تاریخ — ۱ — ۱۰۴

جلد مجموعه

خیابان دانش ۱ — اقوام الهند ۲ — فرس نامه رنگین ۳

به عون فیضان چمن پیرای باغ کن فکان

حبذا رنگین گلشن با گلهای لغات فرس و رنگ نظر بهارین گل بدامن اعنی

خیابان گلشن

از جوش بهار طبع آبیار گلزار علوم عقلی و نقلی مولوی محمد سعد علی

در مطبع نامی منشی نولکشور به پیرایهٔ انطباع تازه زینت یافت

بسم اللّٰه الرحمٰن الرحیم

بنام کیاشیدز گاهیار | کرمو هر نهفته شود آشکار

خدسانی که از فرزیود نخست | بخود کرد شیداو گیتی درست

بیالایش گوهر ماه و مهر | برافروخته بود گنبد سپهر

کیازندی گیتیش درخورست | کرفتاسشِ انباز او درا ویست

زهی کلک فرزودی ال انگست | فرشیمین ایشان رنگ بست

زفرساوی اوست کاین تیره خاک | شد از فرسلوسے چنین تابناک

پیرا بنداو ورزویز و گمان | کی آید کسی را زهیوندیان

چنان هش که نوتاشیس درخورست | که فرتاش مرود و می گرورست

کیازندگیتی کز آغاز کار | نهانها بگرویز کرد آشکار

نباشد جز او ور خورداوری | که فرتاش آل را سزد گروری

نیارخشت زاوش گیتی فروز | بکیوان شب تیره نزگر و روز

بهر فرورسی لوگزینه نهاد | وزان ازوریش خلج برکشاد

نام خدا تعالی ۱۲
کنایه از جهان ۱۲
حکمت بالغه ۱۲
بینا و دانا ۱۲
بادشاهی ۱۲
ستاره سهیل ۱۲

خرد وسکے شناسد هرانیداو — مگر چون شود یار هنریداو
جهان رابدان فرز بود آفرید — کز شد نیر بود جهان ناپدید
ز چار آخشیگان بفرزان خویش — شگفت آفریدست نیور و نیش
بدان پاشه آراست باغ سخن — کز ورشک مینویست هر انجمن
مرا ورا همیدون رسد نیو تور — کز و هر یکے راست نیروی زور
بدین هوشیاری که دارد خرد — ز کا تورگے پرده خوود رد
بدین نیوران مهید هد نیوراو — که اندیشه را بر فزاید نواد
بدانش کجا میتواند ستود — که اینجا بود خیره هنر نیر بود
فرستاد با مغر خشور رو تیر — که تا بازگیرد ز تیماس ریر

در ستایش یزدانی فرخشور پاک محمد سر گروه پیغمبران رخشان و فرمایین بهر خاک

محمد فرخشور یزدان پاک — کز ور وکش گرزمان گشت خاک
بمردم نموده رو نو وساد — که تا با و رستان و ده نیوراو
گرسامے نژادی گزین تیره خاک — بشد برفراز کز زمان پاک
خجسته فرخشور گیهان خدیو — بفرجود نوختن بفر نیوه لیبو
زہے واده نیوران جہان — که از روز او شد جہان پروہان
سخے شید اسپهید آموتیا — جہان را سوے یزده رہنما
نهیبن نخشے زاد و بود همه — گزین چیزه بود نمود همه
جہان سر بسر خاک بوس درش — همه وخشیگان در پویس درش
گزیده ترین چیز بود جهان — کز و آشکارا شده هر نهان
هنوتاس خرگاه شند تر پاک — که و خشور بندش نماند تراک
هر اینده دانی گرو گرشناس — که با وستش از کس ندارد هراس
گزیده هنوتاس ایزد گسپ — همین شهنو رسے درین اسپ سپ
سپے نبس به نهار سے او گواه — که در وشش ترا مذ خورشید و ماه

۱ حقیقت ۱۲
۲ حکمت ۱۲
۳ [illegible]
۴ عناصر ۱۲
۵ کاینات ۱۲
۶ [illegible]
۷ [illegible]
۸ [illegible]
۹ [illegible]
۱۰ [illegible]
۱۱ [illegible]
۱۲ [illegible]
۱۳ [illegible]
۱۴ آرزو و هوس ۱۲
۱۵ کمالات ظاهری و باطنی ۱۲
۱۶ امت ۱۲
۱۷ انتظام ۱۲
۱۸ روح القدس ۱۲
۱۹ [illegible]
۲۰ [illegible]
۲۱ حقیقت ۱۲
۲۲ نام خدا ۱۲
۲۳ [illegible]
۲۴ [illegible]
۲۵ عظمت ۱۲

چه تلخنه لغبر بود تمار لیشش | که پیداست فنبر جو کرداریش
تبسع بگیتی نیامد پشان | که مانند او نیست شیوا زبان
تبار اشیش آسمان سرفراز | رسته پهبد روا ترانجاکش نیاز
تنو تاس چون او نیامد کسی | که هرگز نیامد ورا تند شیی
چراغی که در کنج این گلشن ست | زچهر وند جیوا داو روشن ست
بدا میوداو نارشش هر مژه | بدبیهیم او برشتی هر مژه
آویژه ترور گهر گیر گار | هنوتاس این جوشنه تنگبار
گر از مهروده ور واخشا پد سخن | اینیشان براندازم از بیخ و بن
بدبماس فرجوی فرخنده اشش | بهار بهشتی بود بنده اشش
ترفرجاد دستی فرجود اوست | که روشن تر از لیو فرنود اوست
بدشمیر گیتی نگشتی پراغ | نیفروختی گر ز رویش چراغ
ره وزاد گیتی بزنهار اوست | که وهناد گیهار کردار اوست
بر آویژگانش هزار آفرین | که فربود کیشاند دانش گزین
پس از افتد ستای پروردگار | تمان زندش سرور گاهبار
سخن رانم از شاه گیتی پژوه | که شورم زریوست و کیوان شکوه

در ستایش همین سرور والاشکوه گرامی کیا زند راستی پژوه داور داد خسرو کامگار یمین الدوله وزیر الملک نواب محمد علیخان بهادر صولت جنگ

خدیو جهان داور کامگار | محمد علی خان والا تبار
نبهاو بیاساد نابای دیس | نفرسنگ دانش کیا خورکیس
کیا چهر بهار فرخنده خوی | گنارنگ فرهنجبر ناجوی
لزیر هژ و کشید تیو اشت | گزیده خدیش فربور گذشت
کیا جور کشیدا در تیر هوش | فرهمند فرجاد بهر توز کوش
کیا زند کشور گر شورم نورلیو | به آیندم لوحن بهر خاش لیو

بهین سیمرا خ جهان اسپرش … درخشان رخ تیورا ز اخترش

پنا و آسیه دار کرتاخ او … سپهدار کردا د وردلغ او

نبرده سپهدار کرون فراز … گیا تا سے لشتوه گیتی نواز

گریلمے کہ شهریار جهان … سکندر فراهشت فریدون نشان

شه سیر سا شهریار آژیرژ … بهیوند کرکوز برنا و پیر

خجسته گشا رنگ جیوا کیش … گرسلمے نژاده نو آئین خویش

سمیر جهان اسپیر جان اوست … که سیغو و همرنگ بدیان اوست

بفرزوه سر آیند نیور شناس … وز و نیور او جهان را سپاس

جهان رشک گلشن ز دهناد اوست … که آبادی گیتی از داد اوست

جهان جا کراز خوی سا و نزی … سمیر گهتیاز ہنیروی

نیا هنده گیتیش یار باد … زهیر گونه بلیس نگهدار باد

باب الالف مثنوی در بحر رمل مسدس مشتمل بر سی و یک بیت قصیده و بیست و نه لغت مع یک نسخه

آفرین تحسین شد و ایزد خدا … آفرینش خلق و آواره جدا

استن و هستون ستون او در جهان … استوار و استوان محکم شمار

آسمان نه سقف و ایوان ست قصر … آژیانه فرش سنگهای شاه عصر

اوخ آمد حسرت و آرزم غم … صلح و عدل و خشم و مهر و شرم هم

ایج قدرو آزده مثل و آورنگ … شد هلاک و محنت و آزرم جنگ

آرن و آران و آرنج و آرنج … مرفق اشتالنگ کعب آزیر گرنج

آبسال و آبسالان بوستان … آبگیر آمد غدیر سلے دوستان

آهرم و آهرمن ست و اهرمن … دیو ارغون اسپ تند ایجان

است و اختر بغل و اسپ آمد فرس … پیس بدان اشتر بعیر ای نکته رس

ارمن اسم ملک اکوان اسم دیو … آرش اسم پهلوان بیشک مه ریو

انگدان و انگسیان و انگوان … شجره علتیت باشد ایجوان

افسر آمد تاج و اورنگ ست تخت — اشکو و اشکوب سقفهای سخت
ایرمان ضیف انجمن فوجست و بزم — آشتی صلح آمد و آوردِ رزم
اختر آمد کوکب و فال و شگون — طالع و رایت هم ستای رهنمون
آهیانه تارک و آغوش بر — آرت و آرنگ مرفق ای پسر
اور آمد باور و اندر زپند — اشکبو و آمد مرکب اند چند
آخور آمد معلف و استل غدیر — آنجور مقسوم و مور و سے نکیر
انگره ملقیت و آلوا صبر ست — انگبین باشد عسل ای حق پرست
اخذر و اقذر برادرزاده دان — نیز خواهرزاده او در عجم بخوان
ارزه کهگل باشد و آچاک خاک — اک هلاک آلاو نار شعله ناک
اخش و اخشن قیمت ست ارمغان — تحفه و اخت ست مانند ایچوان
الردالست و هم اگر شیرین — انجیع و انجوخ و انجوخ ست چین
ایرشد سپید آکریون ست داد — آبله چهاله بدان سے بامراد
ارغنون و ارغن آمد نام ساز — ارغوان نام گلست ای بانیاز
آتش و آتیش و آدیش ست نار — آده و اش آیشیر و آیشیرک شرار
ایغده چون ایغده بیهوده گوی — اسپیون سرگشته و انبوی کوی
آشنا و رروشناس ارمگان — پرورنده هست ایدان و دمان
اورو ابره طاره یادگیر — آگن و هم آگنه حشو سے دبیر
ایوررد آشناه و آشناب — سانج و ارغاب و ارغا جوی آب
ازبرهم حفظ و ایاسه اشتیاق — آدخ آمد خوب و زیبائی نفاق
انگر آمد جبره سپیدار شمع — آفروزه شد پلیته ارس دمع

قطعه در بحر رمل مسدس مشتمل بر ده بیت و سی و شش لغت هم یک نسخه

ارج گرگ آهو بره باشد غزال — اسغر آمد قنفذ و ا هم شغال
آهو آمد عیب و هم ضیق النفس — نطبه و فریاد و فغان بے اختلال

سه وزن دوبی اورنگ … فلک … علت وزدن دوا ۱۲

اُوْرشب آمد سمندر بخلاف — آتشیره خُرده و آشتوزُ غال
اومن آمد مشک اُذ فر بخلاف — آگونه غازه و آل ست لال
آرنب آمد رنجش وازبغ کین — آردب واقند شد جنگ و جدال
اسپریدو اسپیرز میدان واند — وقت و ایک بت اساشیه و مثال
آرمغان هدیه و آتش عوض — آفندستا حمد حق آن ملک و مال
آبگینه شیشه و آمه دوات — آبدستان مطهره بی تیل و قال
ازدر و اندر خور و آندر خورا — لائق و انجام راستی مال
اندمه یاد غم ماضی و آز — حرص و ارمان حسرت و اندوه ملال

مثنوی در بحر مضارع مثمن مشتمل بر ده بیت و سی و هشت لغت مع دو نسخه

آهخت حرص باشد الیفت حاجت است — آمیزه شد طبیعت و آرام راحت است
آلوک شد منافق وایشه جاپلوس — استاخ شوخ وارمه فرزند بی فسوس
آهنگ قصد غدبه و آوازه شهرت است — اوکنج شد ندامت و آواخ حسرت است
آبیره شد شراره و آلاس شد زغال — اسغده نیم سوخته چوب ای نکو خصال
آمیغ شد حقیقت و افسانه داستان — آویژه شد خلاصه و آنشت شد نهان
اشتیم ریم باشد و آرنج زفاف چرک — آغشته شد ملوث و انباز ست شرک
اکدش و تخمه باشد و آبسته حامله — افگانه سقط باشد و اندوه شد گله
آموت شد نشیمن مرغان صیدگیر — اشکار صید و آشکره شکره بلانگیر
اوژدل سرعت و تقاضا ایام وام — آرمون شمار معنی معانه ای همام
آماده ساخته شده آسال بیخ و بن — آسا نظیر و زینت و خمیازه بی سخن

نظم در بحر مضارع مثمن مشتمل بر شانزده بیت و پنجاه و چهار لغت مع دو نسخه

انداوه کالج آمد و آذرینه منقرست — الماس تیغ باشد و هم نام جوهر است
افرنجه نام بلده والبرز نام کوه — آواک شد جزیره و آچار حرحیر است
ایرج شمار شقه و اسپست نفقه — اشنده دال باشد و آوشیه صعتر است

آبی سفرجل آمد و انجیر تین بود | آریو مرد و دهست ولی ارس عرعرست
انبوبه لوله باشد و آوند ظرف آب | آویزه می ایاغ بلاشبهه ساغرست
اخوند شد معلم و آتون معلمه | آرغند خشمگین و شجاع و دلاورست
آذرگشسپ برق شد و مغ مجوس | آهنامه خود نمائی و عشق و کروفرست
آمرغ نفع و مرتبه و اصل و آروند | شان و شکوه و شوکت و آورچه دفترست
الباو پنبه تن شد و سپیل دزد اسپ | اشتینه زشت صوت و افسانه فسونگرست
آسیب صدمه باشد و آشوب مشعله | اورنگ تخت و دانش و زیبائی و فرست
ادرام و آذرفش درفش است و اشکنه | منقار و بیرم آمد و آورچه بشترست
آماج تخت شاهی و گاو آهن و هدفست | استانه خوابگه شد و ابنوت لبسترست
آویزه گوشواره آیارا بود شوار | اسناگران بها گهر و سیم تشاورست
انجل شمار خیری و انجوج چوب عود | اژدوست صمغ وارز درخت صنوبرست
الباچه قلیه پوتی افشته حریش وبس | افزار شد نوابل و انلوج شکرست

مثنوی در بحر خفیف مشتمل بر نه بیت بیست و شش لغت مع دو نسخه

اکه آمد عقاب و اشتر گا | بزبان عرب بود عنقا
آشیانه ست خانهٔ مرغان | آشتینه ست بیضهٔ ایشان
اذرآبادگون بود کوزه | آک و هم اژه بود نوزه
اودس آمد وجب ارش چه ذراع | بعض گویند قدر آن یک باع
اندروب ادرفن واندوب | نیز اندوج و اوای محبوب
الیشه لسان و بیشه و جاسوس | آرمان ست حسرت و افسوس
آشامه خوشامد و افروغ | روشنی آسند مکر و دروغ
اوغر و اغره مجمع حکام | اوستان ستع اوستام سنام
اژدن واردن بود کفگیر | نیز ژازل بدان بلا تکبیر

نظم در بحر خفیف مشتمل بر بست بیت و شصت و هفت لغت مع یک نسخه

اِسک پیک دستور ڈاک ایوار ‖ سفر روز و وقت عصر شمار
آمنہ پشتوارہ بیسزم ‖ اجھنزہ ہست بوٹہ پر خار
اڑکھان ست واڑہن واڑہان ‖ اڑکہن مرد کاہل و بیکار
آغ شاباش و بارک اللہ ست ‖ افند آمد شگفت سلے دلدار
استہ باشد سرین اوک فرج ست ‖ الفیہ گیر واسپ موی زہار
آرغش وارغج و دگر ارغک ‖ عشقہ وانحیسک شد اذن انقار
آرفنداک ہیچو افنداک ‖ ہست قوس قزح بلا انکار
آیمدہ ایمرست گاو آہن ‖ آشکنک بیرم و ارہ منشار
الک وآلہ سنبل الطیب ست ‖ آج کدو آرزنک سبز خیار
آدسُو آمد غرا و اوس رجا ‖ آروخشم وا فد شگفت شمار
آذرنگ ست نار نور اسنی ‖ ایثرک وایید وابیز شرار
اِسکرک ہیچکی ست و اشنوسہ ‖ چینک شد آرغ وارونغ دُکار
آتش افروز ہیچو آتشزن ‖ ققنس و آیج قو بلا انکار
آخشیج ست آخشیگ نقیض ‖ استلم قہر تند بیت ای یار
آغل آمد خطیرہ و آلنگ ‖ مورچا لکت و اسپرس مضمار
اخمہ وانخ واژنگ شکنج ‖ آنج باشد چو سلے رخسار
آیشہ چاپلوس و الغدہ ‖ خشمناک ست و آک عیب و عار
اژدرو اژدہا چو اژدرہا ‖ ہست مار بزرگ ای ہشیار
ایوزہ ایوزہ چو ایوازہ ‖ نیسزا یواز ساختہ پندار
اُولیس آمد قرابت و پیوند ‖ اتیکن کدخدای خانہ دار

مثنوی در بحر تقارب مثمن مشتمل بر نہ بیت و سی و دو لغت

اریس واریش ارش چون اژیر ‖ خرد مند و اندخس باشد طپیر
اناہید زہرہ ست واُزمزدرا ‖ بدان مشتری سلے فلست گرم

اینیان خلاف ست و کذب و دروغ ‖ اینرست خوی بدلنے با فروغ
آداریں بد و زشت و اگفت رنج ‖ آنوشه خوش و خرم ای نکته سنج
الردست شکان و اسنان جراب ‖ اردمس ست کالا اماره حساب
ازندست لای و گل اگور خشت ‖ انزرشت و اجماج یا فند کشیت
انوشیروان ست نوشیروان ‖ اپرویز پیرویز هست ایجوان
آبا با اسے اگر گر بود ‖ ایا یا اسو سوا بر بر بود
ازیر ست زیرا اکنون کنون ‖ ابیدا و بیداد و افسون فسون

مثنوی در بحر مضارع مثمن مشتمل بر چهار بیت و لبست لغت

آماره و آساره و آماره حساب ست ‖ انگیره سبب باشد و اشتاو شتاب ست
انگواله انگیله و هم انگل و انگیل ‖ اناون دگر انگله تکمه شده فی قبیل
اهرمن و اهرامن و اهرمیه و اهرن ‖ شیطان و انیشه شده جاسوس با فطن
آسیمه سر اسیمه و آشفته پریشان ‖ ابدام ضد جوهر و اشکوه فروشان

مثنوی در بحر متدارک مخبون مشتمل بر ده بیت و سی لغت مع دو نسخه

ایزدن گرد و انخار ‖ زاج سیاه و افرنا
استام ست یراق و ساز ‖ اسپ انگیز بود مهماز
اورند و اورنگ ست سریر ‖ شان و فر و مکر و تدویر
اوزک با توج و اوشنگ ‖ منغلاق و او سون نیرنگ
اشتر و اوشال غدر ‖ ارمل بانگ و کل و کشتیر
اکساک و اکمال سالے یار ‖ سے و النگه شعله نار
انکبیره انگور عنب ‖ اسفیدار از نوع غرب
اوریو و اوریب و اریب ‖ کج و منحرف افرین زیب
افجه چشم آرو استاک ‖ شاخ نورسته از تاک
انبارش حشو و انبار ‖ مملو و اشکار رستکار

باب الباء مشتمل بر ۱۰۹ لغت در بحر رمل مسدس مشتمل بر سی و پنج بیت

باستان ماضی و تاریخ و قدیم   باسس ضد حادث آمد ای ندیم
باره اسپ و حق دیوار حصار   نوبت و زلف و رمه ای نامدار
باب حق و لائق امر و پدر   بار حمل و نوبت و دخل و ثمر
بخش حق و حصه باده شراب   باتره و ف بابزن سیخ کباب
باوسر گردنکش و بنیاره غول   بادران ناتمام ملک با درستبول
بخنور و بخنور و بخنور ست رعد   بادریج و بیخ برق ابر و سعد
باختر مشرق شمار و باج راه   بامداد و بامدادان صبح گاه
بندمه تکمه شد و بر ور نجات   پس برنداف ست تشمه ببرات
بوره بنگار آمد و بزرگ کتان   شد بنابه کندر و لبتنگ لبان
بهرمان عصفر بکم چوب تینگ   بلنج آمد زگج اشو د مرد سنگ
بوب و بیو و بوبک شانه سر   بوفت جغد و لو و نه تهو شمر
باردان خرجین شمار و بارگیر   چارپا چون استر و اسپ و حمیر
بادگیر و بادغان و بادخن   شد گذرگاه هوای جابجن
برغر و برموز زنبور عسل   بوز زنبور سیه دان بیخلل
بیوره و بیوار باشد ده هزار   بیست و بیست عشرین یا دو دار
بازرنگ و بازرنگ و باژ و غد   همچنین بربند باشد سینه بند
باز باز سک و خفیض و شیر و باغ   فصل و مفتوح و نکر سبی خداع
بازو و یک سینه انگشت و دو پا   جایست عکس و خراج ای خوش هوا
بازمان موقوف دان و بازگیر   اخترامست و مورخ سنه نگیر
بسته و بیوند هی پیوست دیر   جا به خوابست و از بیرا دگیر
بارکین تالاب شهر و باژه و گو کلی   بیرغ بند آب و بیرغست جوی
باژیان و باژه دان محصول گیر   باج محصول آمد و بنساله بیر

پیله فرمان و قباله هست وریم — طبله عطار و پیکه اے ندیم
بازنامه هست عنوان کتاب — نیز القاب خطوط ای کامیاب
بامه و بله بود ریش طویل — هم طویل اللحیه با بیزان کفیل
بیوه کا کم باشد و برنا جوان — بو بک و بالست و دوشیزه بجوان
بشره خالص هم خلاصه هست خاص — بادکش شد منفخه بوته خلاص
برنه تشقب بیورا کست و فت — هم نهانخانه بکوک آمد هدفت
برزگر چون بازیار و بازدار — حارث ست و باسر هم شد کشت زار
بشتر ابر و نام میکائیل دان — بوشش و پوشش هستی بجوان
بیوا آمد کرمک پشمینه خوار — پس برنده را تو پروانه شمار
باکل و بلکل شد آب نیم گرم — هست بپه نون و بیه باریک نرم
بادکش چون باد فر شد خشت باد — بادزن شد مروحه اے نیک زاد
برنج و بدزشت و بوبه آرزوی — بوخت فرزند نر و تند خشت روی
هست باشنگ آن خیار ایمر دراه — گزبرلے تخم دارند نش نگاه

نظم در بحر رمل مسدس مشتمل نوزده بیت و شش لغت مع و نسخه

برفره اشان و شکوه ست و نجار — علم و فضل و تجر و آمد هوشیار
برتن و پهناے و یاد ست و بغل — سینه و پستان و آغوش و کنار
با لواسه تار یعنی ضد پود — هست و باشنامه چو باشو مه خمار
بدیه حرص و آرز و مندی بود — بیرقر و بیموز بیه مو انتظار
سبینے آمد الف بیتا هست صدر — باهو و بازو عضد بانه زنار
بزغنم هست بره باشد حمل — بجکم ایوان ست و گرگای کا مگار
باد پاے و بارگے و بور سپ — بوزنه میمونه و بار و حصار
بدرزگار و برزه گار و برزه گر — حارشت و بیه من زنار دار
بالش و بالین اُساده بوب فرش — بزم محفل بایگان گنجینه دار

باده خوان و صلاقت دان هرزه گوی | باد سنج و باد پیما هرزه کار
بار تک ست شد عرضبیگی بیخلاف | هم امیر اعظم ذی اقتدار
باد و دم عجب آمد و پیوند عذار | باستی دبوس عجز وانکسار
بالوانه همچو باسته باسق ست | بد بدک شانه سر و بویه هزار
بهمن آمد نام شاه و نام ماه | نام روز و راست قول رستگار
بترمزه حر باست و باشو کرسر | بیر موش و یک بو و غوک آشکار
بو غنج باشد کلوسجه بادیان | سو نفت نگو اسیغول ای نامدار | بادنجم
بد دل و بد زهره باشد ترسناک | برخورا بیاز و بلایه نابکار
بستنک و ستو و بستک مرتبان | بلبله شد کوزهٔ انبوبه دار
بسد و بستام مرجانست و بس | بهرمن یاقوت هست ای باوقار | بهرمان

مثنوی در بحر خفیف مشتمل بر سیزده بیت و سی و هشت لغت مع یک نسخه

باسک و لیسک هست خمیازه | نیسیز باشد سبعنی فازه
بام و بان ست سطح و برواره | غسترفه بانوج هست گهواره
بت صنم بتکده صنمخانه | برو شد چیستان و افسانه
بلبل گنج چغند و بوتیمار | غنجوزک بور را تدرو شمار
بهله قفاز باشد و بدواز | هست آرامگاه جرهٔ و باز
بلبن ست و نجیلهٔ و بوخیل | بوحله حشرفه بیخلاف و خلل
چون بلارک بلالک ست ای یار | جوهر تیغ و تیغ جوهردار
بادرس خانهٔ هوادار ست | بست و بستان و بسد گلزار ست
برزکشت ست و ماله معمار | برخ لخت ست شبنم ست و شرار
بهرک خارپشت و بید ستر | سگ آبی و بیده استر
باشگونه چو باژگون معکوس | بست شد نام ساعتی منحوس
هست بو نیک و بادرود ای یار | بلی لوش یلاشک و انگار

بالنگانه تحیره و کرینا سس	کهسگر بالانه ڈیوڑهی وسواس

نظم دربحر خفیف مشتمل ده بیت و بست و نه لغت

بوچ و بدفوزا اندرون دهان — بون و بوگان سمعنی زندان
بس لو و سیتیج و باخشه نشتر — سیدبرگ ست نوعی از پیکان
بارگاه ست خیمهٔ امرا — بشکم و هم بسازه شد ایوان
بشک برفست و شبنم وژاله — یزدهٔ باب و غمزهٔ خوبان
بس فقط بیچ پیچ ست سکر گوشی — بخس شرمرده برگ نهان
بادپیچ ست بادبیچ اورک — بوزکند ست صفه و ایوان
بند تدبیر و فند و قید و فریب — داد وزنجیر مفصل و پیمان
برزن آمد محله و کوچه — بوم ارض و طبیعت ست ایجان
بخت و بیر خنیج همچو بر فنجک — نبیشدلان و نغامه غول بدان
بیر قسمی ز شیر دان لغزا — خوک برسان و برغمان ثعبان

مثنوی در بحر مضارع مشتمل چهارده بیت و پنجاه و یک لغت مع تسمیه

بدرام دائم و خوش و آرامگاه تیز — آرسته است توسن و برمود هست حیز
برجاس همچو برمه و برماه مثقب ست — برواغ مصقله شد و بالاتقیض بیت
بادآورست نام دوم گنج بیکران — ازهشت گنج خسرو پرویز ایجوان
بنیاب شد مکاشفه پوشاسب پوسیا — رویا و بخت طالع و بادبرین صبا
بیلفت هرزه بیهده بیجیس مشتری — بهرام هم بیجون شده مریخ دردری
بیغال تیره باشد و بیلیس هست کیش — برجیس شمار تیرهٔ خود و براتش رنیش
باتر کلنگ باشد و بیوار شبر ست — بیغا شمار طوطی و بگتاک جه ابیرست
نیدار کیسه دار بدان و دو دوافروش — هم صاحب تجمل و شان امی سخن نیوش
بتیار رنج و محنت و بیغاره سرزنش — بدرود هست ترک و وداع ای نکومنش
بدرهٔ خریطهٔ زر و بدگند رشوت ست — بربست طرز و قاعده هست آخذ ایست

جو والا ۱۲ · پیوند اعضا ۱۲ · گلی ۱۲ · کابوس ۱۲ · خوک نر ۱۲ · اژدها ۱۲ · … ۱۲ · در خواب دیده · … ۱۲ · نام مرغیست ۱۲ · … مانند · … ۱۲ · بالاست ۱۲

برونگست تل کوهچه وبیشه نیستان		باتریره پاره شب بوباش جاودان
بوزینه بوزنینه وبهنامه شد کپی		باژن بگه سهاز وبا خه کشف باشد ای صبی
بوزار شد توابل وبردآغ اسیر کش	بستر غ	بزه باز هست جاوتر بنجلاف وشک
باده اش ان جز انکو ولی با دفر		باد فره هم سزای بلی ای نیکوسیر

نظم در بحر مجتث مثمن مشتمل بر سیزده بیت وپنجاه وشش لغت مع دو نسخه

برند ساده حریر ست وتیغ جوهر دار		بنیک فرزویره فه چه فوطه و دستار
بروت موی لب وشک موی پیشانی		بهور چشم وبرمگان شمار موزبار
بسک چه پاشنه باشد بجول اشتالنگ	بژول	بجس چه بزمه بینی بربن هست مهار
بریغ خوشه انگور وبار وبرمیوه		بیاره تقطیعی شد باد رنگ لوع خیار
بواشه پیچه شد وتیکن وبژن ماله		بنوه خرمن وبلغنده توده وانبار
بزشک هیچو بجشک وبچشک هست طبیب		بلاده مفسد وبشکول چابک وهشیار
بزغمه چل غوک وبژن گل ته حوض		بک ولک آمد حمق ودرشت ونا هموار
بلاس مکر ودغا باک ترس واندیشه		بواس محنت ورحبیت وسختی وآزار
بنیر هرگزو جا شاوزود وهم ایضا		بزه گناه وبنا ذار هست آخر کار
بریج پیتیل ونجد شمار خبث حدید		بلنج نراج سیه باد زهر مهره مار
بهم نغم شد وبرگس بود معاذ الله	بسول	بسور لعن ودعاے بدوتبا بگذار
بناسنج آمد وبیج ونیلغ سوت وبلو		چو بیده عبد وبلایه بود زن بدکار
بنادیهور ایهک چهیپاغره گلثی		بسیج جهایین بربون بیغ اد بے انکار

نظم در بحر تقارب مثمن مشتمل شش بیت وبست ولغت

بسیج بلت آهنگ وساز سفر		بسندست کافی بیا وار کار
بیارش بود چاره کاروبرم		بو وازیه وچشمه وانتظار
بنوره چو بنیاد وبند واساس		بشه رخت وبستار ناستوار
بها گیر هچون بها ور ثمین		بها قیمت وبخت تحصیلدار

بت خشکه بر غول حلوا بود ‖ بر برنج شماله مزعفر شمار
بیوه بیجوی بی و بانو عروس ‖ بغا هیز با بواخ ای کامگار

باب الباء فارسی مثنوی در بحر رمل مسدس مشتمل بر سی و یک بیت و نیم صد و نه لغت مع پنجه

پیشگه فرشی که در پیش سریر ‖ گسترندش پایه پیش صدر سیر
نیز صدر و صحن مجلس بی ریا ‖ نیز دان محراب مسجد ای گیا
پای پوزان ست آواز مهیب ‖ بر زنگ آمد گریه کردن ای حبیب
پایگاه و پایگه صف نعال ‖ منصب و اصطبل هم بی قیل و قال
پیلپا و پاغنده ای حق طلب ‖ هست داء الفیل و بریون سد جرب
پنج باشد جرک چشم و جرک گوش ‖ پزد خون و جان شمارا ای حق نیوش
پشکله چون پشکل و پشک و پچشک ‖ بیعره باشد خواه تر و خواه خشک
پنجره شباک و پشکم بارگاه ‖ صفه و ایوان هم ست ای مرد راه
پاتزخ آواز و پشول ست و پشور ‖ بد دعا و لعن و پرتو هست نور
پارو و پاروب مجراف و مجوز ‖ پاچه و پاره کراغ و پوز فوز
پوپک و پوپو و پوپو پیر هدهد است ‖ پوشش ‖ پشک چند ست و جعل ای حق پرست
پیجیا پیجیا یک تجیبا ‖ پنجبا خرچنگ یعنی کیکرا
پاخسه صفه تنگ و هم تنگ ‖ تا بد آن ست و دریچه با هم رنگ
پاخیا مد پاشنامه شد لقب ‖ پاو ‖ پات تخت و پی سراغست و عصب
پایه جاه ست و بنا و نردبان ‖ پونچی ‖ پوپه رفتار ست و پروک چیستان
پوپ باشد کاکل مرغان و بس ‖ پنجه پیشانی شمار ای نکته رس
پیک قاصد هست و پیغمبر رسول ‖ پیشوا شد مقتدا پتیاره غول
پرتو و پرتون و پرنا پرنیان ‖ هست دیبای منقش بی زبان
پلون و پلوان چو از من بشنوی ‖ پنه باشد در زبان هندوی
پندش و پاغند و پیدک بیهلاف ‖ هندوی پونی شمارا ای سینه صاف

پاشنه چون پل عقب پشت ست ظهر	پاشنا	پهلوان جنب و پهلو هست شهر
نظم در بحر رمل مسدس مشتمل بر سیزده بیت و چهل و هفت لغت مع دو نسخه		
پرده گی مستوره پرده حجاب		پیر شیخ و مرشد و برناک شاب
پرمزه پرشور و پرمو انتظار		نیز زنبور عسل ای کامیاب
پیله ریم و غوزه ابریشم است		پشم صوف و پود لحمه پیچ تاب
پوشک آمد گربه پهنانه کیسه	پولک	پهره شد خار پشت ای خوش خطاب
پیچ خوش و پچواک باشد ترجمان		پاسخ و پاسخ شد ترجمه پاسخ جواب
پلکه و پیغاره باشد سرزنش		پوزشش آمد عذر و پرهیز اجتناب
پاشیان لبلابی و پیور و پژند		هم پهی حنظل شد و پیغن سداب
پاقوا آمد کند و پیمانه کیل		پوتر گنج و نخر نست ای باصواب
پیشکار و پیشیار و پیشگر		خادم و پیغاله دان جام شراب
پوستنه سرپوش و پشتوم زبان		پاتلر طنجیر است سنی ارتیاب
پاچک است و پاچک سرگین خشک	پارنجک	پارگین شد گنده آب و منجلاب
پخ و مبهوت و سراسیمه بود		پاسه همچون پالواسه اضطراب
پاره لخت و رشوت و گرز حدید		هست پاتیار تعجیل و شتاب
مثنوی در بحر خفیف مشتمل بر بست و چهار بیت هفتاد و پنج لغت مع سه نسخه		
پایداره معاون و پایاب		شد توانائی و ضد غرقاب است
پاسک و پاشنگ است خمیازه		نیز باشد بمعنی فازه
پارسا متقی پناه و بیر		پژوی ارزل شد و پژوم فقیر
پول و پل قنطره بود سلی یار		نیز فلس است بشک و انکار
پیش بین شخص عاقبت اندیش	مقتدا	پیش رو خادم است ای خوش کیش
پارسال گذشته دان و پیرار		سال قبل سن گذشته شمار
پاچیله جورب است و پا افزار	پاچنگ	نیز پاهنگ کفش هست ای یار

پهٔ خوشا پشیدا و بیعانه — پیشکش هدیه ست و نذرانه
پند باشد نصیحت و پانغز — زلت و پوچ خاسے و بیمغز (پوک)
پالهنگ ست مقود و پالان — پروغه یاره و منقر میدان
پخت و پاسار و پاسپار لگد — پگنه مرد سمین و کوته قد
پیل فیل و پلنگ سے انگار — نمر و پشه را بعوضه شمار
پیه و صافیه شمار و پرکاله — رقعه پازن ست و بزغاله
پیسه ابلق پروشش شتر شمار — پیسی باشد برص بلا انکار
پایک آمد شکنجه و پیوند — هست زو لانه و پرند فرزند
پوش درع و پلالک سے یار — جوهر تیغ و تیغ جوهردار (یلارک)
پشت و پازیر هیچو پشتیبان — پشتوان تیک سند و میدان
پخچو هیچو بخلچه سے یار — پیبز بخلوچه گدگدی پندار
پایمردے معاونت پامال — ضائع و پیشباز استقبال
پخش و پژمرده مضمحل پیمان — عهد و پلواس چاپلوسی دان
پاچز آمد زمین ناهموار — پژه هیچون پژه گروه شمار
پیغله هست گوشه خانه — پانه هیچون پیغار شد فانه
پیست باشد سویق ای دلدار — پرسم از باغ هست بی انکار
پخت چون پخ و پخش و پهن عریض — پاتخ آزار و پستے ست حضیض

مثنوی در بحر مضارع مشتمل بر سیزده بیت و چهل و نه لغت مع سه تجنیس

پژمان و پژمرده و پدرخته شد حزین — پیشانیست شوخی و گستاخی و جبین
پژهان شمار غبیله و پرتا غلیب ست — پدرود و ترک و نیز وداع و سلامت ست
پانز ستون خانه و پاخیره شد اساس — پیرایه هست زیور و آرایش و لباس
پرماس لمس و پاک تمام و همه ست صاف — پرور نژاد و اصل و نسب باشد و بجاف
پروند رزمه باشد و پاینده جاودان — پژواک بانگ گنبد و کوه ست و مثل آن

پازاج همچو بلبل نشین ست قابله … پر ماه و پرمه پگرم و پیکان چو معبله
پرواز شد نشیمن مرغ و نثار و نور … پرواره غرفه باشد و قربه بلا قصور
پرویزن و پرنین پرویز و پرویزن … پتکیر منخل آمد و پارا و پیرزن
پاچال و پاپچال چو پاچامه کارگاه … پاپاف پافکار شد و پرده هست آه
پاپا شمار قائم و پیوسته جاودان … پیرامن ست گرد بگرد و پیشان جنان
پرگوگ قصر عالی و پیغوله گوشه دان … پیوسته فصیل حصار ست و برج آن
پادنگ شد بدفه و پوزه ته درخت … پرویز شد معزز و منصور و نیکبخت | پادنگه
پروانه شد فرشته و فرمان و حاکمان … پرچیم شمار عذبه رایات بیگمان

نظم در بحر تقارب مثمن مشتمل دوازده بیت و چهل و چهار لغت مع یک نسخه

پشیم و پشیمان بود شرمسار … پشفت و پتیت توبه و پیشه کار | لغت
پژده هست جوینده و جست و جو … پره صف و پیگار شد کارزار
پرپرست فریاد و پرخاش جنگ … پلخم و پلخمان فلاخن شمار
پیچار ست پیچ کوه و پلم ست خاک … پرندک تل و کوهچه یادوار
پنام ست تعویذ دفع نظر … پرهی سخنی و پیروها ن آشکار
پسر همچو پور و پس آمد و لد … پدرزوا لد و پادشه شهریار
پرستار عبد و مطیع و کنیز … پرستو بود خادمه سلک نگار
پرن همچو پروین ثریا پرک … سهیل و صدا پیونس انتظار
پذیرا قبول ست و فرمان گرفتار … پدید و پدیدار هست آشکار
پغار ست و پندار عجب و بچیو … ربا پوش لبّاس ای ایمر و کار
پنیر ست چه جبن و پینو قروت … پلکفست و غلبیت آ نار
پرند و کش همچون پرندوش دان … شب قبل و دوشینه ای کامگار

مثنوی در بحر هزج مسدس مشتمل هشت بیت و سی و نه لغت مع یک نسخه

پری همچون پریا پی دانش اندوز … پدان روز یکه رفته پیش دی ار روز

ایلخ طلق آمد و پر کام زهدان — پیجول آمد شتالنگ ای سخندان
پرشک و پشک باشد خیند و پیواز — پشبا نور و پرن باشد غلیواز
پراوند و ثرا و ندست و پژوند — پشجار و پرشش شترستای خردمند
پشک شبنم پشنگ ژاله یا بیز — بو و فصل خزان پالیز فالیز
پرستوک و پرستک هم پرستو — پلستک پالوایه سد فرشتو
پلید آمد خبیس لو پدات محسوس — پیه تا آنج شد و پاتید محسوس
پشیزه فلس ریزه دان و یکسان — محط گفشد وز السنت بی قال

نظم در بحر هزج مسدس مشتمل بر هشت بیت فی سه لغت مع دو نسخه

پلوک و اپنک سطر افتست و پرگار	پلوک	دگر پرگال و پردال ست فرجار
پزاده کوزه پرچین و شمع ست		بود پرنج لوح سنگ هموار
پرخش آمد سرین جاپر و ایان	پرنج	پرنده طائر و تیقور منقار
پساوست ست پیتا و ست لسنیه		پرو یاطاقت و پشتی مددگار
پژو پرهازه پد بود چراغ		پلیته دان فتیله ای نکوکار
پشیز و پرپره دان فلس ریزه		پلاسک نکیت و پامس گرفتار
پس انداز و پس افکند و پساغ گند		پس افتاده ذخیره هست ای یار
پریچه هیچو پیش لیف خرما		پیاتک صمغ و پرین ست عیدوار

باب التاء مثنو در بحر رمل مسدس مشتمل بر بست و بیت فی شتاد و سه لغت مع چار نسخه

تاسه و تلواسه و تاس اضطراب		تفت باشد گرم و گرمی و شتاب
تاب پیچ روشنی و خشم و رنج		گرمی و زور و نیل چین و شکنج
تو همچون توت فرصادست و لیس		تیب سیب و لوح تبرای نکته رس
تو یک آمد مغزن و بترک حصار	تونک	تول خنگی تره سخت و استوار
حرف سوم یای ابجد		
تازیانه سوط و تا توره جدا از		تنکبار اسم خباب کردگار
تر سه و تو به بود قوس قزح	تو یه	تندر و تندور عدای با فرح
حرف سوم با ابجد		

تخم زر و تخمه اصل ست و تبار — دو ده و دانست و نژاد ای نامدار
تار و تانه شد فلات و تال و مال — ریزه ریزه باشد و تا تسا ملال
تار و تاره همچو تارک فرق سر — تاه زنگ و لای هست و تله زره
ترن ارض سخت ابیار و تهال — غاره کوه تنگنا شعب جبال
تیره و تاریک تار آمد سیاه — تک دویدن هست و تعر بحر و چاه
ترزبان و ترزفان و تاجـلان — همچو ترفان ست همچو اک ایچوان
توک چشم ست و تهبره گوشت نرم — تبیل حال تا شکل تخ تاک گرم
ترکش و تکش کنانه هست و تیر — سم و تکمار ست تکه یا دگیر
ترشه حامض ست و تره هست بقل — تورک آمد خر ای باهوش و عقل
تونه و توتے ست طوطے ذی نکیر — ترنک آمد کنگ از من یاد گیر
ترپ و ترف و ترپه کشک اسود ست — تاشک آمد مسکه ای ایزد پرست
تیز تانک چابک و چالاک فرد — تام بسیار اندک و تنها ست فرد
تک تو آله هست و ترنانه ادام — ترب و ترز فجل ست ای نیکنام
تاش انباز و خداوند و کلفت — یار و صاحبخانه هست پر شرف
تبنک و تبنیک طبل ای نامدار — تشت طاس و تونک الغوزه شمار
توجیه سیلاب دان و توغدیر — ترنم و ترم آمد صنبا به نکیر

نظم در بحر رمل مسدس مشتمل بر هفت بیت و بیست و هفت لغت مع یک تتمه

تینه شد آب دهان و تان دهان — توش جسم و طاقت و تون بچه دان
توده مرغ حباری تر ترک — هم ترندک مرغ صعوه بیگمان
تاغ باشد بیضه مرغ و عصا — تنگ نول مرغ و تیغال آشیان
تبنک آمد قالب و تغنه تجار — تخته لوح و تله پایه نردبان
تف عفونت باشد و گرمی و تور — تفش و طفش طعنه هست ای مهربان
توه و توه جفت و تاه طاق — توشه زاد و تاتلی دستار خوان

تنبسه قالین ترا سور بلند		تخش صدر مجلس ستای کامران
مثنوی در بحر تقارب مثمن مشتمل بر شانزده بیت و پنجاه و چهار لغت مع دو نسخه		
تور و تراک ست چاک و شگاف		تراشه بریدن ترب مکر و گزاف
تباهه ست همچون تو لسه فساد		تن آسانی آرام سای با مراد
تهی همچو خالی و توی جوف		تلاج و تلاخ فغان ترس خوف
ترنگ و تدرو و تدو گمان		چکور ست تراج دراج دان
تهک خاک و عریان تنبند		قریب و فریبنده ای ارجمند
تبرخون لقم هست و عناب نیز		تبرزد بدان قند ای تیز
تبیره دهل باشد و طبل نیز		تبور اک شد دایره ای عزیز
تنشی خار پشت ست و توره شغال		تجاره فرس گرده سدوال
تفو و تهو هست آب دهان		هم افگندش دان و تبنول پان
تبر فاش و تیشه قدوم ست و تیغ		سرکوه و سیف و تمن هست میغ
تاوک و تموک ست ای نکته رس	تکوک	نشانه تفنگ ست صندوق و بس
تینگ و تریان و تریان سبد		تغار ست طشت گلی ای ولد
تنند و تنند و بود عنکبوت	تنندره	ترژه غنچه سیکوز باشد قروت
تواره کرنجه تنبندر شجار		بود نوشکان گلخن ای نامدار
ترانیر و و جوان شکیل		توان طاقت و ابر بقال و قیل
تبستغ فتیح و تهمتن شجاع		لقب رستم گرد تبرزای مطاع
نظم در بحر تقارب مثمن مشتمل بر شش بیت و بیست و سه لغت مع یک نسخه		
ترغ اسپ سرخست و نکه نخغانه		تکل چون تکل قوچ و تلتنه نیاز
ترنگ ست و ترناس آواز و بس		ترابه ست تو نا و ه ای پاکباز
تولسه بساط منقش بود		تنگوست زنبیل و تونسه جهاز
تغانع ست ساغر تکاب ست قیف	تکاو	نه حبشه لستانع مشدر جانماز

ترن همچو تیما بیابان بود — تره یوه است از نشیب و فراز
تزیست خزلیفش و تبان ازار — تینره است دامن تلک بیشواز

مثنوی در بحر مضارع مثمن مشتمل بر نه بیت و شانزده لغت

تابش فروغ و تفش صحرا رست — تارات غرت و مرت چو تاراج غارت
توف است شور و غلغله و هم صدای کوه — تنبل فریب و حیله شد الصاحب شکوه
تاتوره جوز ماثل و تریاک فادهر — تیرست طلع و حصه و فصل خزان و قهر
هم اهم اختر و مه و زوزای خدا است — هم طاقت تملوله توپ و تفنگ هست
تا پاک چون تپاک و تپش بیقرار است — ترغازه هست سرکش و تاراس زیرد ست

مثنوی در بحر خفیف مشتمل بر بیست و چهار لغت

تیرو یرست آلمنی و توییل — اضلع و تشتر اسم میکائیل
تیمسار ست حضرت و تیناب — انچه می بیند آدمی در خواب
تیو طاقت بود تریر تدبیر — تخجم آمد حریص بی تشکیر
تربو شد ظرافت و تینال — چاپلوس و توتول جنگ و جدال
تیم شد کار و انسرا تیاش — بیشه و تاز خیمه کرباس
تندبار ست موجسی خونخوار — همچو شیر و پلنگ گژدم و مار
تافشک و توک ست و تارتنگ — موله تار و کنه بود میشک
توزه و توژ و توز بی انکار — هندوی بهوج پیر سالی یار
تبنل انسان کاهل و بیکار — توره قانون و توده هست انبار

مثنوی در بحر سریع المطوی مشتمل بر هفت بیت و سه لغت

ترمه تمذرین شد و ترگون دوال — تمنه مثله تله شد نوع جال
بست تنوتاس بلا ارتیاب — صاحب علم و عمل است کامیاب
تندس و تندیس دگر تندسه — شیشه و تظیر ست بلا وسوسه
تازی و تازیک چو تاجیک تیز — تارک و تیزی سر پای تیز

ترلک و ترلیک بود پیشواز		تونگه گنجینه تزک زیب ساز
تورک آمد حسد و تیو ستول		شادشدن بر غم کس بعد ول
تروه قباله شد و تمغا نشان		ترده بود ترد و تگین پهلوان

باب الجیم مثنوی در بحر رمل مسدس مشتمل بر ده بیت و سی و پنج لغت مع یک نسخه

جر جیرا چار و جرک دشت و جغرو		مرغزار و جنجر آمد شرخ مرد
جارگون سبا سه جاذی و جباد		زعفران جسبی جسک سلے با مراد
جیر جنک آمد مچا جنک و جلب		فاحشه زن باشد و شور شغب
جیوه زیبق جو چهره باشد درم		پس جبابت شد جراح ای باکرم
جنگجنگ آواز مرغان و جرنگ		هم جلنگ آمد صدای طشت زنگ
جغبت و جغبوت و جغنوت گس	جبغوت	جغبت و جغبوت لیف و جیرلیث
جیبر آمد با غهاے و جوئبار		نهر و جوله گار باشد مرغزار
جادو آمد سحر و ساحر جانه روح		هم سلاح حرب ان ای پر فتوح
جوشن آمد عاقل و صدر و تلیب		جاغر آمد حوصله جیسل خطیب
جین صناعات زشت جیو دست ع		جان سلاح و جوج جوج ای اہل شرع

مثنوی در بحر خفیف مشتمل بر بست و سه بیت هفتاد و چهار لغت مع دو نسخه

جو تره شد مناره و جلوند	جروند	شد چراغ و جاو عنان سمند
جام نام ولایت و ساغر		شیشه مرآت و جیخ بانگ بقر
جامه ثوب و صراحی و ساغر		جرد تخت و جریده دان دفتر
جینه در چون جنیور ای دلدار		معنی آن پل صراط شمار
جغز غوک و جکاسه و جیروز	جغز	خارپشت است ای خردانروز
جالش آمد جماع و جالشکر		فاعلش جا فجات باشد غر
جادو و جاودان و جاویدان		نیز جاوید را همیشه بدان
جوج تاج خروس و جوزه و جفت		زوج و جفته میده دان سے گفت

جوغ و جوه و جغ و جو آمد سیر — جغ بدان مخففه بلا تنکیر
جخج خفاش باشد و جغنگ — هست بی شبهه مرغ لا ینفک
جوسه کوشک شده جرش زندان — جشه لیشه جکیبه روغندان
جرز شد نغز رسی و جول زغن — جغد جغد ست ای برادر من
جز و ره هم جز و جبرغ میدان — نیز جز غال دنبه بریان
جاسکی و بجداوسی و جیره — هست روزینه و جلو خیره
پس جکونک بیاره و جلبوب — عشقه جانانه دلبر و محبوب
جلف بیباک و احمق و جلواد — خوی زشت و جلیز اهل فساد
جالی و جال هست دام شکار — جهره چیره خرچین ست طرف ز کنار
جندره باشد ای جهاندیده — کنده چوب ناتراشیده
جشن و شادی و عید و جنگ ستیز — جرمه شد سپ خنگ جول فریز
جاغسوک ست جاجتوک ای یار — دا بس جالیز هست خربزه زار
جزو و جبرو اسک ست بی انکار — هم جراسک ستی صغار
جامه دان ست علیه و صندوق — جنگ فلک ست جیه بتوهی سوق
جخ ستیزنده جامغول ای یار — بدسرشت و حرامزاده شمار

مثنوی در بحر هزج مسدس مشتمل ده بیت و سی و هشت لغت مع و نسخه

جدانک چون ارکب گوزه گردان — جناغ آمد گروای شاه مردان
جگرنبد و جگرگوشه ست فرزند — جنابه توامان ست ای خردمند
جریب فیراج و خفتک کاروانک — جنبانه غول مرغانست بیشک
جهش طبعیت جادر جال و جنباک — مکان و جره آلوده جگرخاک
جلاجل همچو جلجل سنج و زنگ ست — جگرنه مرغی از جنس کلنگ ست
جخاجخ هست بانگ ضرب شمشیر — جرو زنسچی جوربا شد فیه زیر
جم و جمشاسپ جمشید و سلیمان — هم اسم شاه جمشید ست میدان

جوازه چون جوازه هم جوازان … بود مهراس فی معصار سخندان

جشیر و جوله جو شیر نساج … جهن عالم حشبان ورشع و جبا باج

جلیز آمد جو جلوزای خرد کوشش … کمند و جشنگ و جمشاک پاپوش

باب جیم فارسی مثنوی در بحر رمل مسدس مشتمل بر چاره ده بیت و هفتاد و هفت لغت مع دو نسخه

چالو و چاله مغاک و چاره و اسش … چین بود صیقن و شکنج و چاچ شاش

چغد و چوگک بوم خرد و چوره و چوز … چور بود آمد تدرو ای نیک روز

چول گیر و چنگل و چنگال و چنگ … پنجه و چالش خرام ناز و جنگ

چرتی و چرپوست پیه و چرته رنگ … چامی باشد صامی چرغون بازرنگ

چشپر و چیغر نشان پای دو … چچه آواز پای باسند

چارپا و چاروا باشد ستور … چار بالش صدر و چرده اسپ بور

چارک و چاووش را سیدان نقیب … پس چاقی ساقی آمد ای حبیب

چاپلوس و چاپلوس ای باخدا … ذی تملق باشد و چنبل گدا

چشش سمچون چشم عین ای جان من … شد چاچم جبهه و چانه ذقن

چسته میدان نغمه و آهنگ را … چفت همچون چپت میخوان تنگ را

چفته معلاست و چوگان صولجان … چفت طارم باشد و چوپان شبان

چنگ صبح است و چرنگ آمد صلیل … چیز لیز و چیز میز آمد قلیل

چلبسله انعام هست و چلبکه … رایگان و مفت و چوشاک بلبله

چفته و چچاخ و چفده منحنی … چچیله زحلوفه باشد ای سنی

چوک / براو مجهول / چرده

مثنوی در بحر هزج مسدس مشتمل بر نه بیت و سی و یک لغت مع یک نسخه

چکاسه تنقد و چرزه و چرا ساب … بود فتراد و چغتک کار روانک

چغوک و هم چنک گنجشک و سرخاب … چکر نه کار روانک را تو دریاب

چمانه جانور چمناست اکستر … چیشش نزنمای یکساله بشمر

چلبسج و چیانه نام ساز … چم و چمچم چمش رفتار نازست

خفتنک / حرف سوم / کاروانک را / گویند

چکاچاک ست و چکچاک و چکاچک		صدای ضربت شمشیر بیشک
چنانهن آفرین و بارک الله		بود چرگر بهیبیر آحق آگاه
چکاچخ شد صدای ضرب شمشیر		چکاچخ شد صدای رفتن تیر
چکک میخوان و هم چالیک بیشک		قله مقلاب و چوچه هست یدمک
چراگاه و چراهین و چراخوار		چرام و هم چراخور شد علف زار

نظم در بحر خفیف مشتمل چهارده بیت و پنجاه و پنج لغت مع پنج نسخه

چنگلاست زغن شد و چنگار		سرطان چرغ صقر هست ای یار
چنغز غوک لست و چلپچله باخه	چنغر حرف آخر زا / فرشته بمعنی غوک ۱۲ آب	چیز و چیرغ خارپشت شمار
چرمه اسپ و چرست یوز بیشه		چارگامه ست اسپ خوش رفتار
چندل و چندن و دگر چندان		صندلست و چنار هست صنار
چال شد آشیان و اسپ دو مو	چنال	کارگاه و مغاک و شرط انگار
چوبلین ست و چوبکین محلاج	چوبکش	چرخ و چرخشت ابدان معمار
چمشه ینبوع و چکره رشحه آب	چکله / پیست	چل بدان بند آب نی انکار
چاه یوز ست و چاهجو عوق		چغل ابریق و چینه مرص جدار
چک برات و قباله وا قشوان		چنگ و چنگ آنکس ای دلدار
چمشک و چمنک و دگر چمناک	چمناک	چاچله کفش باچه هست بسیار
چرک و چپتیان نغز چمراس		آیت و چرغنا چلیپا دار
چست و چالاک و چابک و چابوک		چلد و چاره علاج ای هشیار
چیره و چیک غالب و چرلود		سبب و چاوه است ناهموار
چند فندست ترس و هم شتی		معنوی چه و چیز شی پندار

نظم در بحر مجتث مشتمل یازده بیت و پنجاه و دو لغت مع دو نسخه

چچک گل آمد و خال و رخ و چین بیاب		چرس شکنجه و آزار و مرتع و زندان
چکاد همچو چکاک و چکاو پیشانی	چکاوه	چکاه فرق سر و چهره رو چکستان

چکوک همچو چکاو و چکاوک و چاوک / ابو الملیح و چغاله ست گله مرغان
چغامه همچو چغانه قصیده و چر گر / مغنی آمد و چامه غزل چکال گران
چلاو خشکه و چرغند همچو چرغنده / عصیب چرواره و چرد و تتبه بریان
چواک و چرنک و چلیک ست هندو پوری / چپاتی ست رقاق و چرپوک باشد نان
چدار مربط و چلپنور منقو و چنبیر / گنبد و چرخ بود آسمان و چپ کمان
چنگسا اقرع و چخ ازمض و چره امرد / چغاز هست زن فحش گوی و سخت زبان
چراغله چو چرغک گمنبی شبتاب / چلاک کرم خل و چخ خصومت ست میان
چکوک همچو چکش پتک و چاش راش و چپان / کماج خیمه چکش دان نشیمن مرغان
چشیشه خنگ و چمار ارزش و چموش شموش / چمند کار و هم سپ کند رو میدان

چشینه

باب الخاء المعجمه در بحر رمل مسدس مشتمل بر چهارده بیت و پنجاه و هشت لغت مع بیخ نسخه

خود تاج و ترک و خفتگل جوشن ست / خارکش حرموق بی ریب و ظن ست
خشم غیظ و خرخشه چون خرشته جنگ / خنده ضحک و خنت باشد سیفو و رنگ
خوشگار ست و خنیور برزگر / خوالگر طباخ ای صاحب هنر
خاز غامر جل خم و خنب ست دن / خنیک منک و خانه بیت ای جان من
خار چین و خارست و خارسند / تازنیش باشد و تیخ ای هوشمند
خور چو خورشا باشد و خوش ادهم / خیسی آمد مشتری ای ماه چهر
خاوران و خاور آمد باختر / خوش بالس خشک محض ضد تر
خرخسه ملواح و خرجل گورگور / خرمگس منخ ست و خاول هست مور
خواجه صاحب خیلخانه دودمان / خشک سپی منحوس و خرم شادمان
خشنو و خشنو و راضی و خدا / مالک و صاحب خداوند آمد صدا
خوشه باشد سنبله خشته حجام / پس خوید و خید باشد کشت خام
خنک آمد کف زدن خیج و خنج / عیش و ناز و غمزه ست ای نکته سنج
خوازه باشد چوب بند خشکسار / خرت و خار سنگ سخت ای نامدار

خشتو — خنبک — خاره

زمین ناکاره که سبزه نا سپهر گویند ۱۲

خیل آب شبنم و خیو و خدو | هم خوی آب دهان بی گفتگو

مثنوی در بحر خفیف مشتمل بر هشت بیت و سی و یک لغت مع یک نسخه

خرس و به خارپشت و خار انداز | قنفذ و خرچال و خوک گراز
خمره و خوج و خوچه تاج خروس | خایه بیضه شمار بی افسوس
خسته مسکین و خیره کش ظالم | خیره شوخ ست و تیره ای عالم
خنگر و خرمن ست و هاله و خار | بدر و ناز و کرشمه و لدار
خفرج ست و خنفرج و خرفه | فرخ و خوکفل خفه سیرفه
خاره باشد گلا به خاک تراب | خاکرو به کناسه را دریاب
خفه عطسه شمار و خمیازه | هم بدان خامیازه را فازه
خیم عادت حذیر حسن و جمال | خامه همچون جبیره تل ریبال

نظم در بحر خفیف مشتمل بر دوازده بیت و چهل و پنج لغت مع یک نسخه

خواره روزی خزان نقیض بهار | خوشه همچون خواسه دان مجدار
خشک پشت ست باخه و خرچنگ | پنجپایه شمار و خالم مار
خردر و خول و خات و خاد زغن | خیر بوا زست خنج سلی و لدار
خانچه کاروان سرا خانی | چشمه و حوض و خاکرند غبار
خشت نوع ست نیزه کوچک | خاج باشد صلیب بینی دار
خدنک و خنج و خفتو و خفچا | نیز خفرنج را سکا چه شمار
خوش و خوشدامن و خوشامن خاش | هم خشو ساس هند بیت ای یار
خازنه اخت زن خسور و خسر | پسر و خشنی بو وزن بدکار
خنجه شد بو غار و خاسیب | خنجه شد اسیله بلا انکار
خواسته مال باشد و معنی | خواستی شد اراده ای هشیار
خویش و خیش ست خیچ گاو و آهن | خاکش انگار را که انگار
خله و خیده و خمیده کج | پس خباک ست احاطه دیوار

نظم در بحر مجتث مثمن مشتمل بر یازده بیت و پنجاه لغت مع دو نسخه

خلاش هیچو خلالوش هست شور و فغان		خراس بیم و خلاوه ست بیخود و حیران
خروس همچو خروچ و خروه و یک و چو		چکاوک آمد و خربو و شیره میدان
نجوله آبله و خون مرم و خوی ست عرق		خره جذام و خوالم و فاز ریم بدان
خلنگ ابلق و خنگ ابیض و خلیش غلیث		خنور ظرف و خراس ست آسیا کلان
خران مطیع و خنیده بود پسندیده		خنرش چه مسخره خرکس احمق و نادان
خرپیرطله خدره شتر خلاب و وحل		خسم ست خرد یک معنی مرجان
خبار چاپک و زیرک خدیو ست و خدیو		وزیر و شاه و بزرگ یگانه دوران
نجیر خوب و حسین و خشوک چون خشتوک		حرامزاده و خشه بمعنی سلطان
خروسک ست خروشه نظاره و خرزه	خروشه	دگر خرازه بود نره سطبر و کلان
خشیج عنصر و خند و خنبور و خنبور		پل و صراط بدان و قیامت ست دیهقان
خو و خواره بود چوب بند و خنگال		نشانه خوله بود تیر تخش و خمان چه کمان

مثنوی در بحر متقارب مشتمل بر نه بیت و سی و دو لغت مع نسخه

خله سیخ و خالیسک تپانچه و خوار		عصا و خرام ست رفتار نار
نجاره بدان اندک و هزل و خوار		ذلیل خوک و خبوه استوار
خجسته مبارک خمی مرحبا		خنک سرو و طوبی ست و دلربا
خراتین خراطین شد و خایه کیر	خراتین	رتیلا خسته زلو بی نکیر
خلو آلو ست و خشف گردگان		خشکدانه قرطم بود بی گمان
خفه چون خبشه و خوه چون خباب	خشپه	شذاق شد دن حلق بی ریب و شک
خشاوه خشاره ست پیراستن		خسودن درو کردن ایجان من
خزیره چو خنزیر زهره ستم انجار		خسک گوکهر و باشد ای نامدار
خسنده چو خستر هوام ست ولیس	خواستر	چو حیا پاسه و ماره و مور و مگس

قطعه در بحر مضارع مثمن مشتمل بر دو بیت و ده لغت مع یک نسخه

خرگوش ارنب آمده خرموش بالکشه | خرچال ابیش مرغ شد و خرمیت قاز
خیز آب موج و خو خزیره جذک یش | خیشا خرسک چه نام باز و خیشا بیرو و سان

باب الدال مثنوی در بحر رمل مشتمل بر بیست و بیت و شصت و نه لغت مع چار نسخه

ودمه مکرست و سرکوب حصار | واس متحل درنه تیغ آبدار
ودستج دام ست و وحشی شترک | ووشش منکب ودیده چشم مردمک
وه رگه باغیرت و مرد دلیر | وه وله هرجا نے ست ومرد حیر
دیو دل قاسی و بی رحم و شجاع | دیو مردم هست نسناس المطاع
وه یک وده یو وه وعشر و ده عشر | نهی منکر امر معروف ای بسیر
دلکش وولمه رشیلا دیو پا | عنکبوت ودیوه بیگه بے خطا
دیدار ودیو وار سلے باخبر | شجرة الجن ست دار آمد شجر
نیز دار آمد صلیب و دیو خار | خفچه باشد تازیش عوسج شمار
دژخم و دژخیم بدخوسے ودژند | خشمگین دانشگر آمد عقلمند
دشت صحرا هست دا ها غار کوه | پس دکن شد تیغ کوه ای پرشکوه
داهم و داهیم و دیهیم افسرست | دست صیدر وفتح و ید آحق پرست
دشنه آمد شاخل و دانچه عدس | دانگ و دانه هست تخم ای نکته رس
داغستر اصلع دع ارض بے گیاه | هم سر همبوسے و دارا نام شاه
وند هر چیز زمحنت ای باسلوک | استخوان پهلو و حب الملوک
شانه لساج و نا وان و فقیر | نیز وز وسبے و یانت یادگیر
دالمن باشد عقاب و والیوز | صعوه و خطاف هست ای نیکروز
وورنه وورینه وان بی اشتباه | نیش و درخت هست نو سیاه
دخ صعف و فوج و خلاصه و شوار | نیز و شخوار ست مشکل بے نقار

[illegible]

وادر وداور ست همچون داورست		عادل و داد آفرین اسم خداست
داستان افسانه میدان ودبیر		منشی و دستور قانون و وزیر
داخل و داخول باشد ای همام		حشر گه شاهی برای بار عام

نظم در بحر رمل مسدس مشتمل بر سیزده بیت و چهل و دو لغت مع یک نسخه

داد قو یا باشد و عدل و فغان		دود مان و دوده باشد خاندان
دزد سارق باشد و داور حکم		دیو شیطان و دراه قلتبان
دشنه خنجر باشد و دبوس گرز		دیگ مرجل باشد و توپ کلان
داشن انعام ست یا داش عطا	داراست	داشت و دارا بست کرو فروشان
دخش باشد تیره و آغاز کار		دریه عفو و دست موزه ارمغان
دغدغه اندیشه و ترس و دریغ		حسرت و داموغ فریاد و فغان
دره کرشع راه ما بین دو کوه		پس دری شد پارسی پاستان
دشن خود آرائی و هیتا و درش		روشنی و مشر و برق و نشان
دزبه غده دیو غول و دامغول		سیلی آمد داغ کرست و نشان
دم فریب و منفخ و فم دستره		نیز دستاره کو چاپ بدان
دوشه همچون دوشنه محلب و سین		هم دسنبه خم و دوره مرتبان
داش آتشخانه و دوزخ سقر		دکه آمد کوره آهنگران
دخت دختر دختره دوشیزه		شد بکار رست بخلاف دیگران

مثنوی در بحر خفیف مشتمل بر پانزده بیت و چهل و شش لغت مع دو نسخه

دیر یاز و دراز هست طویل		داد و دند ست مثل بی قیل
دخم و دخمه مقابر گبران		دوخ صحرای بی گیاه بدان
دلو ر آمد برادر و دشتان		زن حائض و ملم سرای میدان
دمل و دمل ست غلهٔ خام		دهنه همچون دهانه هست لگام
داورسک هیچ داره گیرا یکا		[illegible] آن مجا که پندار

سله [illegible]

واه ووادا کنیز وو غدغ عروس — دختر و وخت انبه بی افسوس
وهېنه هیچون دپاشا اسے دلدار — هست بی شبهه معدنے زنگار
وک انصیب وگدا اسے و تقدیر — پس دو تنگ ست محنت تا خیر
وغدش آیپا دلال غمزه وناز — وباڼز — دوربا شق آه شد دپاز آواز
ولیس مانند وستا هنر د اجرت — دستگاه ست دسترس قدرت
ویکتا اقرار هیچو دیک اوزار — شد توابل بلا شک وانکار
وکر آمد قیسا یه ډرور سوب — ورڅوه — دروغ باشد مخیض ای محبوب
وستا انبویه هیچو ستنبو — هست شمام ای مبارک خو
داربه چوب عود وه دار نهال — چوب نم شد وورک رومال
داربست ست ملتارم انگور — دارزه شواز ولفظ شدی زور

نظم در بحر خفیف مشتمل بر نزده بیت و شصت و شش لغت مع یک نسخه

وړو وا تیره ذره ستا وتیره شمار — دوو وامی ستا چینه و دیوار
دوشس باشد شب گذشته ووړ — دیک روز گذشته شبے انکار
داره هاله دزغش برق و فروغ — داج وه هیچو را بدان شب تار
دنگ باشد مدقه دتک صدا — تیر سے عقل ونقطه پرکار
دوله هیچون دویل مکر و فریب — دوبل وو دربل بود غدار
دژم اندوهناک وآشفته — فکر مند وسیاه هم بیمار
دیو جان ست سرکش و بیرحم — دوله و دیوباد هست اعصار
دیل دودل قلب دم چو ذنب — دیمرو دیم وو دیمه شد رخسار
دی مه ست از شور یسیده — ورځومه بزا ابوذر — درومه وبان که اکب سیاه
درپیوند جامه دامن و ذیل — دشتیوان سفره ده امنی ست نگار
دوک مغزل دتاک دار قیچیه — کبه درزان خیال آسا لے هشیار
دسکک ونشک ست شیشه سوزن — دمه ابریشم سپید شمار

دیوک و دیو چه بدان از ضعیف — دشتی و دیو چه ز لوای یار
درغ همچون سنگ هست و ولنگ — برغ و هله پل و د و سی مکار
دست برجن شمار و وستینه — همچو و ستونه وستوار سوار
و ده و د هه زر خالص — پس درست اشرفی شد و دینار
و سلمی و دا میار صیاد دست — ورگ ستر و ور و وگر نجار
دار مک مرد ابیض و ور دار — شخته الیق و و هم شجره غار

نظم در بحر هزج مسدس مشتمل بر یازده بیت و چهل لغت مع یک نسخه

دغل شد ناسره هم مکر و مکار — دغول و دول وه اغول ست عیار
دژ اکام و دژ آلود و دژ آهنگ — دژ اکه خشمگین و خائف ای یار
دبوسک هست خبازی و وخ لوخ — دوالک چون دوالا تشنه بیدار
دمامه شد نفیر و کوس بیتیک — دو دزآبی، سوم دزاهور — در سای آمد جبین و ورای عزمار
دمه منقاح دروازه ست و دژ واخ — تقاهست هم تعین و حیرت و عار
درفشان معنی لرزان و تابان — بو و درداه چون دردانگو نسار
درسته همچو دامو و درشته — بو وعفو خطا و بسته مددگار
دشسته معنی محسوس و شمیر — خلاف ست و ضد و درخور سزاوار
دروزی صحت و درمان و دارو — علاج و دستیار آمد مددگار
دبستان مکتبی درواره روا — دگر دروازه با تحتاج بشمار
دهون از مرشد و ویماس تصحیح — دربندیش ست گویا ای نکوکار

مثنوی در بحر مضارع مثمن مشتمل بر شش بیت و شش لغت مع دو نسخه

دستان سرود و حیله و افسانه و مهره — طنبور و و نکل احمق و دنبال مسخره
درکاکسیس وال بقا است دار کو — قولنج و دارزرد و برو یعنی زرد چوب
وارش حافظ شد ... — ... [illegible]
[illegible] — [illegible]

ویمین و دو دله شد و دوو الغوک چوب		در سار پرده درود ستار هست نیـ
دارآفرین و داربرین ست تکیه گاه		دبداب فرود بدبد اظهار عز و جاه

مثنوی در بحر تقارب مثمن مشتمل بر پنج بیت و چهارده لغت

وروش ست نشتر ورفته است تیغ		دویره بود نشتره دژوان دریغ
دم گاو باشد نفیر سای نگار		دم گرگ را صبح کاذب شمار
دژا کام خواجه سرای وسقی		دژه خشمگین باشد ای متقی
دمان وقت و نفاخ و دریاب یم		درایش اثر کردن ای ذی همم
دمیکارض و درغاله شعب جبل		دک و لک لق و دق بدان بی خلل

باب الرای نظم در بحر رمل مسدس مشتمل بر نوزده بیت و قصه و نیه لغت مع پنج تحفه

رازیام و رازیانه باد یان		زجله کماة ربل بوی مادران
روغناس و روین و رونیک نیز	رد ونگ	رودن و روناس قوة بیگان
راستین و راستینه واسقے		راد فیاض و شجاع و قصه خوان
رخت اندوه و اثاث البیت واسپ		رد حکیم و خواجه هست و پهلوان
رخش اسپ و فرخ و قوس قزح		واژگون و ابتدا کردن بدان
رهزن و ره بند قطاع الطریق		راهواره چون ره آورد ارمغان
راک خیط و کاسه و کبش و رمه		گله و رمیار باشد گله بان
ریش زخم و ریشه ناروشک چه	رشته	ران بود حلبیت و فخذ و استخوان
راورا همچون رکاسه خارپشت	رکاشه	روس روباه هست ثعلب ای جوان
روز افکن غیب ویراغ اندوه سخت		ریخ بادیک ست و ق ای مهربان
رازه سرور ایس خشم و ریو مکر		رایگان مفت و روان جان و جان
روزه صوم و روز یوم و روزمه		هست تاریخ و رویز آمد گمان
رود باشد چله و فرزند و جوی		رزم جنگ ست و رزون هست امتحان
ره طریق و کرت ست و روسپی		زاغ دشت و رامیار آمد شبان

راز سر من راستی تو و ته است چه شد		روستا قریه بود رسد میر و بیدان
راسته منهاج و راهی سالک است	راستان	راهبر باشد دلیل ای کامران
راتش آمد سلب و رلو غلیبت ست		رمزک زلت ای عالی مکان
رنگ لون و کفل و عیب و مکر و دلق		محنت و زرو و زرو مانند جان
ریشتے و رشتی ست کناس در رواز	رواز	هست البتک خادم زنهانیان

نظم در بحر خفیف مشتمل بر چهارده بیت و چهل و هشت لغت مع دو نسخه

رنج آزرده هست و رنج آزار	رنمه	رودم و رمگان و رنبه موی بار
رامشی مطرب ست و راکاره		هست چون روسپی زن بدکار
رشک عقرب شمار و رشاحسا		رشک تخم شپش بلا انکار
رامی تیج ست از وجه و سبب		رسته طرز و خلاص و صف و قطا
راز ز نبور سرخ و نام رهی ست		سر و لون ست و قنفذ و معمار
ریمن آهرمن ست و رسمو مکحل	رو نجو حرف دوم دال	ریس رود تجوست و لوک ای دلدار
رت بود بینوا و رستا عریان		رزد و رزد ست مردم هر خوار
راد بود چوب عود باشد و زر		تاک و را و ریز هست اشتر خار
رخ و رخنه شکاف و رخ چهره		رام فرمانبر و خوش ای هشیار
روی صفرست و روهنا پولاد		رشکن آمد عنبور و ریشه تار
راز بان عرض بیگ و رامور		تا خدار ایزن شیر انگار
ریوه مکرست کوه کوچک و رنه		خاک شورست و رند گرد و غبار
رشکست رنج چون رنگ آروغ		روزگارست و عصر و روج نهار
راشمال ست قلتبان رهی		خادم و چاکر و خراج گزار

مثنوی در بحر تقارب مثمن مشتمل بر پنج بیت و شش لغت مع دو نسخه

روا جاری و جایز ای مرد راه		رفان شد شفیع و رفوشه گناه
رهی بنده و چاکر و این کس ست	رهوش	ریون ست بیعانه ای حق پرست

زمارم بیا پے روش طرز وزوس		سبا ق و رجاف ست آواز کوس
رسانہ فسوس آمد و رستخیز		قیامت رمش باشد وزم گریز
زگوه و زگور لیط است نے گمان	ربوشه	ربوشه بود دامنی از زنان

باب الزا مثنوی فی بحر رمل مسدس مشتمل بر سیزده بیت پنجاه لغت مع نسخه

زاولانه عرل و زنداان حصیر		زهر آمد عاق و زندانی اسیر
زهر سم و زهر دارو فا وزهر		زاک اسپید است ای شاه بهر
زادهٔ و زهزاد فرزندست وزال	زاد و خر	زاد خور پیر کهن ہے قیل و قال
زند باف و زندلاف و زند خوان		زند واف و زند وان بلبل بدان
زاج و زاچه باشد و زاچ و زچه		تا زنیش افعار و زادآمد بچه
زاد و آمد خادم و نا هید نیز		ممسک و هم ممتنع است ای پر تمیز
زاو ش آمد مشتری زاو وش تیر		هم بدان بر جابیل ای روشن ضمیر
زنگله چون زنگل و زنگوله زنگ		جلجل و زنج هست ثولول و جرنگ
روش غابیس زابغر چون نبغرست	زیگر	زنگرا بوق و زبون فربانست
زازل آمد کفچلیز و زیرسند		تنگ است زاغنول آمد کلند
زوفلین و زولفین و زوفرین	زوفرین	همچو زرفین کندی آمد بالیقین
زریغ باشد بوریا زیلو پلاس		هم کلیم وزیر که کر شی شناس
زلفه باشد کوچه تاریک و تنگ		زینه سلم زرده اسپ زرد رنگ

مثنوی فی بحر تقارب مثمن مشتمل بر یازده بیت چهل و چار لغت مع یک نسخه

زفو و زفان و زوان و زبان		لسان و زفر فم و کنج دهان
زهشت ست هم زی حیات و زرو		زبان گیر جاسوس ای پر فتوح
زغن حدأة و زاغ باشد غراب		زیج کیک و زندست نام کتاب
زکاسه چو راغه بود خار پشت		زلو و لیوک و زقت سفت و درشت
زونگ اصدبه زاد خوزاد خوست	زر فان	چو زرباں کهن سال و زیبا نکوست

زبر فوق و زبر ست تحت و زمان — بود مرگ و زنهار باشد امان
زغار ارض نمناک دان و طعام — زه و زاد اهل و عیال ای همام
زرو و زلوچه و زلوچه علق — بود زوخ ثول ای مرد حق
زغال و زگال ست فحم و زکاب — زگالیده اد و زرالونقاب
زورلا نوع و زیب بود رایگان — زریوه فنافی ست ای جوان
زغند ست جست و زلیف ست بیم — زبان خسر زند ست حی و حلیم

نظم در بحر مجتث مثمن مشتمل بر یازده بیت و پنجاه و دو لغت

زوار خادم زندانیان و زراه و زار — ضعیف و لاغر و زاد ی و زاو قبه شمار
زجان تار تنک راز عنکبوت زاب و — زلوک دلو چه و زبیره وز نیجه صیرار
زبوده باشد و کرات و زرد گ ست کلیر — زغیر کتان و دوار زابدان حیدر وار
زغاک شاخ رز ست و زغاره شاخ در — زبان بره لسان الحمل بلا انکار
زپار نعره و فریاد و زوزه نوحه بود — زغم تعدی و زه آفرین زریو و فار
زراه بحر و زیاب و زهش سر چشمه — زیوز و زبط آبی زفال وات مدار
زکاره هست ستیزنده و زکوز بخیل — زوکل احدب و زشک لو و زن بدکار
زهست چله و زولانه بند پا و زنکیر — ختیعه است و زه وزغ و زیک ستطار
زهنگ لجه و بیچکه زوغ آروغ ست — زلو به نالکلب ست و زنج کو خشه شمار
زهنیره پنج کشتی زراب و صفه زاد آواز — زنشت و بیت و زیوار ستو بیتاالکار
زرنگ بیچو زراج و زرشک باربیس ست — زفانه بیچو زوانه زبانه شعله نار

نظم در بحر هزج مسدس مشتمل بر هشت بیت و بیست و سه لغت

زمین ست و زمی ارض ای هنرور — زمو باشد کل خشک و کل تر
زغازه ازرن گاورس و غازه — زرآب آب زرست و زرد اصفر
زراغنگ و زراغن سم زراخش — زمین ریگناک و سخت بشمر
زغاوست شاره و قحبه خانه — زونزک کوزپشت و زنجیر شد غر

زن فاحشه

زبرجم ست زبیرست وزبر حفظ — زنند وزیب آرایش زوریه

زمدشد سپکری زریخ بیرنال — زبرجد چون زمرد نام جوهر

نظم در بحر مضارع مثمن مشتمل چهار بیت فی هفده لغت مع یک نسخه

زنبور خانه کوچک هم نوع منقله — هم گنگری وزنیر وزنبیل چه منقله

زوپین چو شاخه بلم وزین پوش غاشیه — زورانه بند پاشد وزنجیر سلسله

زغار رو نیاس زرنیاد سنگ گرد وره — زیج پلیو وزتخت عقص ساس شد قله

زوره شمار فقره صلب وزنخ ذقن — زهره مرارة باشد وزاغ چو صلصله

باب زای فارسی مثنوی در بحر رمل مسدس مشتمل بر ده بیت فی سی لغت مع یک نسخه

زند ولیخ وژیر هر دار و مجس — ژخ بود ژولول و آواز جرس

ژیوه زیبق ژیره ریزه ژدن صنم — ژرف عور است و عمیق ای باکرم

ژفره پوژ وژدل شتنگ آمد شکنج — ژنگله سختی طلف ای نکته سنج

ژفک باشد چرک چشم و چرک گوش — ژور وژوزه خارپشت ای حق نیوش

ژاو خالص بر نالاسب وژیان — خشمگین وژاغر آمد چینه دان

پس ژغاره غانه هست و ناف گاو — زغاله — نیز نان ارزن وژوله چیکاو

ژفت ترد وژاژ ونگ آمد لوبیا — ژاله شبنم هم تگرگ است ای کیا

ژنگ و هم ژنگاله را جلجل شمار — ژندباف وژندخوان بلبل شمار

ژغژغ است آواز دندان ژیان — کان برآید وقت خوردن بیگمان

ژند وخیره وژاژ گو بیهوده گوی — ژبات قطره ژند ژنده دست ای سمر جوی

در بحر ... مشتمل بر پنج بیت و یازده لغت

ژکاره ستیزنده وان وژ کور — ژکیل مست فراق وژکفر صبور

ژغار است ... بانگ بلند — ژغا وست بچه زن ای ارجمند

ژغاد رغند ای سعادت قرین — بدان سختی و نعره سهمگین

ژکالست انگشت ای نامدار — ژغنبش وژابیر باشد شرار

نرگس کلمه هست ورگفت و گو		بجای معاذ الله ای نیک خو

باب السین مثنوی در بحر رمل مسدس مشتمل بر یازده بیت و سی و چهار لغت

سنگسک و سنگیو بود آواز پای		سیمیس اسپ تیز رو ای تیز رای
سنگ ثقل و وزن و تمکین و حجر		سنجه و سنجیده موزون ای پسر
سیلگله ساو صحرا و گراز		سنگپشت آمد کشف ای بانیاز
سیب تفاح و سکنج باشد مویز		سیخ و سفجه سبز بر خام ای عزیز
سپرک آمد ورس سرساو ایوان		هست ذوخمش الاصابع بیگمان
سرغنه باشد بزرگ و بی نظیر		سند و سندار و زتیم ست ای دبیر
سام کیس آمد بزرگ و هم شریف		سیب و هم سرگشته حیران ای ظریف
سوزیان و سفود لقیح ست و سیخ		تغر و سبقاد ست عریان بیدریغ
سوسک آمد تیهو و سبزنگ تیز		همچو سیمرغ ست عنقا ای عزیز
سارک و سارو و سوران شارک ست		سنگزاره شد قطا ای خوب ست
سندل آمد بیوقوف و کفش پای		کشته کوچک هم ست آنکه ای

مثنوی در بحر مجتث مثمن مشتمل بر دوازده بیت و پنجاه و سه لغت و چهار تصحیف

ستاره نجم و سمان سپهر ست فلک	ستاره	سپنج خفیف سرنش و سرونشه بیست ملک
سبک خفیف و سکیسا فارغ البال		سپا منزل طاعت سپرده پامال است
ستیخ همچو ستنبر و ستیز جنگ شمار		سپهبد ست خداوند فوج بی انکار
سیاه و شوکت سامان سپاه سپاهی	سوس	سار فارسی سار ست اش و مثل نعیم
سوخ نگ سدا بانگ خند شکیل عمیر		ستاد عا و ثنا سرنوشت آن تقدیر
سکیله و سجک آمد فواق و سرفه سعال	سلفت کنامسی	ستیج مشتی ضیق النفس کو دی قال
سگال فکرت و سودا هدیت خوشا	سکال	سکاو شتلیه کوه و سغانه تهخانه
سرایع باشد و سپریغ خوشه انگور		شاخ همچو شاک ست شاخ ازو بی زور
ستوه عاجز و محزون نشستن مقیم		سکیج گنده ها لست و سهم باشد بیم

سپینه جامهٔ باریک و ساز و سامان رخت — سپیره خط و نوشته شمار و سخت کرخت

سپر دل کینه و سپراو هست ناهم و خیال — ستاده حیله و مکر ستیهش هست جدال

سویس عفونت سنبر و فاضل ست و حکیم — ستاره زره چرا این و ستاغ هست عقیم

نظم در بحر مجتث مثمن مشتمل بر بیست و یک بیت و نود و شش لغت مع چار نسخه

سره درست و غنیا سوگوار ماتمدار — سکنه وطی و سیامه بود زن بدکار

ستو ستوه و سره جیّد و سنی فولاد — شرب شد آبک و سیم نقره بی انکار

سکوب اشکه دهقان بسیار گاو آهن — سلاک شوشه سمند است تیر سکاندار

سرنج و سنج جلاجل سکافره مضراب — ستار معنی طنبور ست ای هشیار

سدوس طیلسی باشد و سکاهن کت — ستاد و سونش و ساوه براده را انگار

سفید

سپیذ زمین و سند آبگیر و سومه حد — سرمد طحلب و سکسک زمین ناهموار

سپیچه لونک و سک هست سیک ده — چو سیک کاخ و سوسه کرم گندم خوار

ستور دابه ستیر کنجل و سپهر ست فقر — شغر چو سنگه و سیحول خارپشت شمار

سپیده شد فلق و سانوره خرمن ماه — ستاره نجم و سپهر است کرهٔ نار

سپر پر باشد و سرکیس هیچ پیر و بسیه — کمان ابر و سپندار شمع و اسفندار

سپاست فضه و سرخیاب و سماص — سداب فیجن و سرم ست جر شفای لدار

سپر چیچه و سرپاش هیچو سرکوبه — عمود باشد و سنبله چتر سبلدار

ستاو (آخر و او)

سپاس شکر و سمیر ست سپیراغ دعا — سنه تمیمی لعن و ستاو دان بسیار

سترک هیچ سلند بود قوی هیکل — سترگ گنده بیما کاره هست خدمتگار

سرنگ اشک و زشک و شراره آتش — سکار هست زغال و شیر ست شرار

سیاه اسود و سرخ احمر ست سبز اخضر — سپید و ساجی ابقع شمار و سیج رخسار

سیاغ ناخورش و سیر توام سرکه خل — سریش شرط و سرشیم حیدرلق و سپر استار

سرشت طینت و ساد نیز نیک خلق بود — سبوره سینه و شبیست فاسق و بدکار

سده شماره هم روز از مه بهمن — که روز جشن مغانست و نیز شعله نار

سرول حقد بود سمتاخ سجل و سمیر … دعای اینک سر انجام است آخر کار
سکیزه جنگ و سراکوفت طعنه سغود … تواضع آمد و سنکاش کرشک انبار

نظم در بحر هزج مسدس مشتمل بر چهارده بیت و پنجاه و هفت لغت معه نسخه

سراپرده قنات و خیمه انگار … ستاوان خیمه و سپرس شمار
سیگستان سیستان زابلستان است … سبایل هست دار الملک قندهار
سپاهان اصفهان است و سمرکند … سمرقند و ستخر اصطخر پندار
سپاروک و سیاروک و سماروک … کبوتر سار شارک هست ای یار
سماری فلک و سنگیش ورق وصل | سمرواب | رفیشه سمرو آبه تنها نه مراد ار
ستم بیداد و سرهنگ و سراهنگ … امیر لشکر است و سخره بیگار
سکاسه چون سکاشه هست قنفذ … سگ آمد کلب و سنبا اوست ستبار
سمندور و سمندوک و سمندل | سمندل | سمندون و سمندر دابه نار
سراگوش و سراغوج و سراغچ … سراغوش است گیسو پوش ای یار
سپرغم چون سپرهم ضیمرانست … سپندا سپند و سرمه سرمق انگار
سفاهن شانه سرمه کحل و سندان … علاقه و ساج تا به سمنه منقار
ستهاک ناوان نادانی ساپسر … فسر و مایه سکب با تیز رفتار
سپریچه باشد و سنگانه صعوه … سپیچه مرغ سقا ای نکوکار
سکرنه قنفذ و سکلات سکلاو | سکلابی | جو سکلابیست قنفذ ای خوش اطوار

مثنوی در بحر متقارب مثمن مشتمل بر سیزده بیت و چهل و دو لغت معه دو نسخه

سپیش قمله و ستار خک بق و ساس … ستک سوفته کرم گند هم ستفا اس
سغو دست سفر و دو هم سنگخوار … وگر سنگخوار قطا یاد دار
سبوعزه و ساغ و ساتگین … وگر ساتگی جام ای دور بین
سپندان سپیدان زیست ای شاد | سپندین | سیت سپندین است شونیز ای با مراد
سیاکیه حیران سده و سیمیار … اشاره کن ورهنکه یاد دار

سکو مصطگی سندروس / وگر سندره چندرس بی فسوس
سنبر ندست نرموره سام ناره / سرلچه چرم ناکیان ناودار
سپاناخ شد اسفناخ و سپال / گل یاسمین ست سیبرم دوال
سپرپوس دولت سرای شهان / سمانه است سقف وستان آستان
سنج شد سماک سوخ باشد پیاز / سماروغ کماه شد ای بانیاز
ساماخچه
سماپه چو ساماخچه سینه بند / سرانداز شد دامنی بی گزند
سفنه هیچو سنهار ای کامیاب / زن پور میدان بلا ارتیاب
سپهری یک است سراوند زرد / سپی هست اسپیدای نیک مرد

مثنوی در بحر خفیف مشتمل بر پنج بیت هفده لغت مع یک نسخه

سرنکیس ست اس فکر و خیال / سیل رنگ باشد و سپیر زطحال
نسخه
سنجه زندان و سلک شد سینر [illegible] / سغری و ساغری سرین دواب
سپیغر ست و سغره بی انکار / قفقذ و سوسمار ضب شمار
ساده بی ریش و خالص و نادان / سیمناد ست سوره قرآن
سولش آمد براده و سوهان / مه و سپیر تیر و سان افسان

باب الشین مثنوی در بحر رمل مسدس مشتمل بر چهارده بیت و پنجاه و چهار لغت مع نسخه

شاخ رع و قرن و خرلیص و زباد / هم خلیج و پاره دوست و [illegible]
شرفه و شرفاک و شکلو اینها / شک و شلپو بدان آواز پا
شنگبیل و شنگوبیل و شنگلیل / شنگبین آمد ست معنی زنجبیل
شورباج و شوربا باشد مرق / شورمالج سوره البقر ای رهق
شاره چیره است شادیچه لحاف / شاوگونه توشک آمد بیخلاف
شوشو آمد از زن گاورس نیز / شاخل و شاخول ورجع ای عزیز
شوخ هیچون شوخ باشد چرک و ریم / شاش و شاشه هست پیشاب ای ندیم
شبت الالف [illegible] صغیر / شادی گهواره پوش ست ای دبیر

شقشف اصل وشقش فرغ وشنگله		نیز شنلک خوشه یعنی سنبله
شغب گنبد شلگک آمد نا و دان	شولکر	شنک وشلته سا آطه بیگان
شنگل آمد دزد وشور یز وشمیز		تیزر گیر شهلنک لوّاف العزیز
شابُرن شاپورن وشابورگان		معدنی پولاد وشیدا لنت خوان
شاکرو شکار بیکار وشوان	شاکار	هم شبان راعی شداهی وشن و ان
شنگ منقار ست وشانک چو شله		شیون افغان شوغ وشوغه آبله

نظم در بحر رمل مسدس مشتمل بر ده بیت وسی وهشت لغت مع یک نسخه

شاوران نام ولایت شهریار		خسرو وشاهیده دان پرهیزگار
شاک وشاماکی وشاماک وشماخ		سینه بند وشامه رو پاک وخار
شابورد و شادورد وشارورد	شابورد	شاهورد وشاپوذ هاله شمار
شوشک وشارشک وششو بعد ازین		شاشک وشاشنگ تیهو یادوار
شمس تحویل شفشه وشوشه سلاکه		شوکه باشد ناو چه ای کامگار
شوره گز از تل آمد وشیز وشنیز		آبنوس شمشیر شد اذن فار
شاه افسر باشد اکلیل الملک		شاهدانه تخم بنگ ای نامدار
شوگل وشنگور وشنکوک ست و شنک		فلک شفقه کتیه وشلورازار
شیشک وشیشاک باشد بحلاف		کبش بکسیاله ریاب چار تار
شست نا رو نزانگشت ودوی		زخمه وزیر شپیل ذکر آر

مثنوی در بحر متقارب مثمن مشتمل بر نوزده بیت وشصت وپنج لغت مع چار نسخه

شمر آبگیر ست وحوض صغیر		شتاهت حیوان بسیار شیر
شکم بطن وشلفینه وشلفیه		کرشانه مشط وکتف شش ریه
شپاشاپ وشپشاپ واز تیز	شلیخ	شخول وشحیل ست بانگ وصفیر
شتاچون شتاه وشتاو وشتاب	شتاه	سباحت شنار وشماره حساب
شلم صمغ وشبیار آلوشم		سر شیر وشیره عصاره شم

شغال و شغا چون شغن شد خراش | شغر چون شغه بینه آگاه باش
شجام ست و شخلیز سرمای سخت | شبالنگ سخزای نیکبخت
شکنج و شکن چین و شولان کمند | چو شامانج و شاماخچه سینه بند
شگون فال نیک و شکوه ست بیم | شجد هست سرمای سخت ای ندیم
شوندا چو شنوا سمیع و شنو | اصم شابکال احول ای بانوا
شلوک ست و شالکاز لوچه شکنده | خراطین شکرد خف ای ارجمند
شکلینه خم و شاخ آهو کمان | شگاه و شغا چون شگا تیردان
شهوه شنبه و شیهه بانگ فرس | شنه بانگ عام ست ای نکته رس
شباپور و شبیازه بیواز دان | شباویز حق گوی ای رازدان
شمنده دلیر و شمن بت پرست | شتالیت سرعت شلنگ جست ست
شران غیث شد قوح سحاب | شخانه ست منجنیق تیر شهاب
شتالنگ کعب و شنغ قرن ثور | شکنده دره شیوه دستور و طور
شکرفند و لغزنده شکیبا صبور | شکرده بود چابک و شیشه سوش
شباهنگ شعری شد و عندلیب | شماغنده گندیده هستای لبیب

شاماخچه

شبیوزه چمگادڑ

مثنوی در بحر سریع المطوی مشتمل هفت بیت و نوزده لغت

شیولتیب ست و کمان شنار | شجش و سباخت بود ننگ و عار
شیره شد شیطرج و شوشمیر | قاقله خرد بدان بی نکیر
شد نو و شید بزشد اسم خدای | ششیشله خوبیدگی دست و پای
شنج سرکن باشد و بینی کوه | سخت زمین هم بود ای حق پژوه
شارک و شاد و شده زرزوز و [illegible] | شیره خفاش شد ای نکته رس
شانه و شان خانه نحل عسل | شنج بود قلیه و شورم جبل
شار بود بلده و غش و شیار | مزرع و شومیز بود برزگار

قطعه در بحر مجتث مثمن مشتمل بر نه بیت چهل و چهار لغت مع یک [illegible]

شکوه ویدبه و عظمت و شبیم قرار ‌ شکول بها بکی ست و شکیب صبر و قرار
شگار و قمار و شکال و شغال ابن آوا ‌ شفقت سقف و شگفت ست و غار ناهموار
شلم چو شلغم و شلخ سبب بلفظی سلیم ‌ شرنگ حنظل و زهر ست و شنگبار خیار
شوال هیچو شوار و شوات سرخاب ست ‌ شتر بعیر و شترگاو و زرافه شمار
شماله شمع و شبستان حرم سرای ملوک ‌ شکوفه بهفته شف و شب چو شوقیص نهار
شبان بفتحی پاداش و هم و هم الاخوین ‌ شمار هست تلی و شک ست سم الفار
شتاک خوطه و شغه چون شغ و شخ ست قبر ‌ شکوفه پست و گل دار میوه دار شمار
شگافه زخمه و شوب و شکوب ستاره ‌ شوال تنبان شاشول شمار سیمار
شلر قصاص و شوه باعث ست و شکوله ‌ چو شنگ دز د و طریف ست رهزن عیار

مثنوی در بحر مضارع مشتمل بر پنج بیت و بیست و دو لغت

شلیست شلیه و شلید و شنبلید ‌ چلیپ شتلیر ست سپید و انه ای رشید
شیوا بود فصیح و بلیغ و شکرف نغز ‌ شبنگ ا لکد شکلوخ و شکوخ چه نالغز
شیل و شپیل شلیت شافوت ال صفیر ‌ شند فند و مامه باشد و شیپودان نفیر
شتریک نام بازی و هر دهم گیاه تیز ‌ شمهر لور ست نام سرو روز ای عزیز
شرواغ پیشواز و شولیت پیرهن ‌ شسته نشاف شخش بود کسوت کهن

مثنوی در بحر خفیف مشتمل بر شش بیت و هیژده لغت

شوخ بی غیرت و دلیر بود ‌ شتر طرف ست و شکیب صبر بود
شوهر و شوی زوج و شفت بخیل ‌ شالف قحبه شفک سفیه و رذیل
شاد باشد خوش و پر و بسیار ‌ شفت مفت و ضخم و ناهموار
شندله تو دری شد و شوغار ‌ هست زاج سپید ای انگار
شایگان ست لایق سلطان ‌ شیفته عاشق و شمان گریان
شاک تکه بدان و شیلونه ‌ ماخ و شادی ست میمونه

باب الغین المعجمه مثنوی در بحر رمل مسدس مشتمل بر بیست و هشت لغت مع دو نسخه

غنج نازو ناک و حجر جبین و سرین — غرم و غژم و غرم باشد خشم و کین
غلبکین و غلبکن سبد ریب و شک — در زبان هندوی باشد کهڑک
غال کهف کوه و سوراخ سباع — غاله زنبور دان و اضطجاع
غلغلہ غیبو و غریو و غو فغان — غنفره نادان و غامی ناتوان
غاش باشد خوشهٔ انگور خام — کن ذهن چه بانگ سخت ای نیکنام
غنجموش و غنجرش پن خوک خنز — هندوی مینا که شمارای پاک غز
غوک چوب آمد غاله متلاۃ و لیس — گلی ڈنڈا هندوی ای نکته رس
غالنک هم غلتنک شد ڈهینکلی — غرغره باشد گراری ای ولی
غزنو و غزنین غزنی نام شهر — غور نام ملک هست ای شاد بهر
غنج تیغ آبدار و انگبیر — نیز سندان باشد و جاو قصیر

نظم در بحر رمل مشتمل بر هفت بیت سی و پنج لغت مع دو نسخه

غرتبان و غلبتان شد قلتبان — غور و غوچه باشد و غرد ل جبان
غاریچ و غاره شراب بامداد — غاو گاو ست و غباره گاو ران
غنجر و غنجار و غنج و غنجره — غازه و غلغونه گلگونه بخوان
غنتفر و غول غدنگ و غنفر سفیه — غرزن قحبه غرا چه قرطبان
غلغلیچ و غلغلیچ و هم غلیلیچ — غلغلیچه گدگدی هندی زبان
غوشت عریان غرچیسا بلہ غلچه رند — غول شد گوش و طفل نوا مان
غسل خطمی غشنه اذخر بود — غرو نای و کلک و غیشه نیستان

مثنوی در بحر هزج مثمن مشتمل نه بیت و سی و سه لغت

علیواج و علیواژ و علیواز — زغن غار ست جاک و وصله و فاز
غربنه چوب بست و خربست — غرد سور و بانگ و غوش گوش ست
غرد غرنج و غرغست معشوق — غژن نوحه غلاله زلف معشوق
غزیران ست غلیز و غرزن — چون غرو و غرن پالاسه پرزن

غلیژ تک و غلیون چون غلیژن … غلاب قهر و حوض و غلیه زوزن

غژه آواز و غلیه زجر و نهرست … غراس و غرش و غرش خشم و قهرست

غشنگ کتان و غلنج سرخ زنبور … زلوچه باشد و هم سخل بی زور

غلیشدا اضطراب و بیقراری … غزیز آمد بمعنی برد باری

غریغج تخته نک و غوشاک و غوشا … و گر غوشاد پاچک هست و شبغا

باب الفاء مثنوی در بحر تقارب مثمن مشتمل بر بیست و یک بیت و چهل و دو لغت مع تصحیح

فزون و فروت و فراوان کثیر … فروکش مقیم و اقامت پذیر

فرو هیده فره شوکت و آشکار … فرو هیده شد مردم هوشیار

فراویز و فردیز باشد سجاف … فرنج حزن و فرخاش حرب و مصاف

فلاده و قلاده فسلیو فسلیو … عبث هست فرتی سود بیشک و ریو

فرخشور همچون فرسته رسول … فروهنده باشد ملک بیدول

فراغ و فروغ و فروز است نور … فریب است مکر و طلسم و غرور

فتراک و فتراکین و فتراکند نیز … فتراکن بود چیزکی سای یا تمیز

فرد هر بود چو هر صند عرض … فراهنجه جانب و نام قرض

فسون رقیه فرهنگ علم و ادب … فروزینه چقماق دان و حصب

فروکاس دون همت است و خسیس … فرومایه دون سفیه ای انیس

فغستان صنمخانه و فغ صنم … فرزه پیش و فرتاش ضد عدم

فراهست چو فرباره شان و شکوه … فراخور سزاوار ای حق پژوه

فراموشت فرمش ضد از برست … فسای و فسانیده افسونگرست

فراونده فرونده و فرشیدره … شجارست و فرجایگه مقبره

فخیمست همتا ز ای ارجمند … فسان سان و فتراک و ان صیدبند

فرازست مفتوح و سد و تیز … پس و پیش و پست و بلند ای عزیز

فرنج و فرشینت ترسکی اگر … فرهیز و فلیس افخرای نامور

فراک ست فرق سر و هم کله — فلاسنگ پلغم فسیله گله

قلاده سراسیمه فرهنگسار — بود شخ و فرغیش کهنه شمار

فهانه بود پا شنه ای نامدار — فرسپ ست شهتیر فردشجار

فلرز و فلرز زنگ بیخورده است — فردشک هم بلغور ای حق پرست

فرخچ ست زشت و سرین دواب — فش و فژ بود بال ای کامیاب

مثنوی در بحر هزج مسدس مشتمل بر شانزده بیت و پنجاه و هشت لغت مع ترجمه

فراموش و فرامش همچو فرموش — ضد حفظ و فراموش ست بیهوش

فراشا همچو فنجا ای حق اندیش — فشغریره فرزه زشت و فرابیش

فروزیر و فرودین ست زیرین — فرازین ضد آن فلغند پرچین

فغاک ابله شده فرجاد و فرساد — بود دانشور و فولاد پولاد

فسوس افسوس و استهزاست ای یار — فسانه قصه بی اصل پندار

فریش ست آفرین فرنه نفرین — فنوز و فنور آمد هجر بی کین

فنوسغر و فیروز ست پیروز — فرسناف ست بیشک لیل نوروز

فرود خیست بریان و فغیاز — عطا فرخچ عیش و حصه و ناز

فرود اسکفه و فرگاه حضرت — فلخ آغاز و فرسنداج امت

فیاوار و فیار آمد چو فیدار — فیاورشد یعنی پیشه و کار

فخن وسط گلستانست و فرلود — درست و راست فرفر بود زود

فشافاش و فشافش بانگ تیر ست — فروزیده منور بی نکیر ست

فروزا نفرشمار و فرفروزان — بلا انکار رب النوع انسان

فستو هرع حطاقست و فرفور — دگر فرفور طیهو حیست ستیزه ور

فراوارست فرواله چو فروال — دگر فربال بالاخانه بی قال

فراغ همچو فدرسنجک فرسنجک — بود کایوس و فرخنده مبارک

نظم در بحر خفیف مشتمل بر پانزده بیت و پنجاه و نه لغت مع ترجمه

فودبود و فلات باسد تا		فش بود یال و شمله دستار
فند مکر و فریده خود راے		فرم دلتنگی و فگار افگار
فرفیون ست حافظ الاطفال	فربیون	فیلزهره مخنّث بلا انکار
فاژه و فاژو فاژده ثوباء		فوب باد و دهان فرون بسیار
فرده چون فراد رو فدرنگ	فرونند	نیز فدوند و فرد ست شجار
فوز پور آمد و فرخش کفل	فوزه	پس فراک ست پیت دلدار
فرزو و فرز بود و هم فرزان		حکمت و فرج مرتبه بیدار
فام رنگ و فش شمائل و شکل		فاش باش و فشار دان فشار
فرغن آمد چو فرگن و فرگند		جو نوکنده فرزه هست کنار
فنجر و فنجره کلان گس ست		فنج منفتوق و فز ذکر انکار
فربت و فره شوکت و فرقت		حلم و فرجام هست آخر کار
فلخمان و فلاخن و فلخم		فلخمه ابلخم و فسار افسار
فرغ چوزه فروک مرغ جوان		فرپک شیره بود سے یار
فرجد آمد جد پدر فرزند		ولد و فرزار بزرگ شمار
فرفر و فرفره چه باد فرست		فخت همین ست ای خجسته شعار

مثنوی در بحر مضارع مثمن مشتمل بر سه بیت و دوازده لغت مع یک نسخه

فرناس مرد ابله و فرتوت پیرزال	فرتود	فرهنجه مرد نیک جمال و نکو خصال
فرزام در خور آمد و فرخاد چیره دست		فرجود معجزه شد و فربست جادو
فحمید و فحمده و فلخوده بی گزاف		مخلوج هست فحنا گر بال بخلاف

باب الکاف مثنوی در بحر خفیف مشتمل بر نه بیت و هفتاد و لغت مع چهار نسخه

کبت نحل و کلیتر زنبور ست		کارتن عنکبوت بی زور ست
کبیس و کلبسو کرباس		کربسو کرفس پلپاس
کدبه کاو سکینه شد سگ	کاردآگ	کارد آگ سے جفنگ
		چهارم داد ۱۲

کرک همچون کلنجک و کلیچنگ	هم کلنجار را بدان خرچنگ
کشور اقلیم و کے شهنشاه است	کلبه و کان و کوی شهراه است
کیش ترکش کمانه همچو کمان	قوس و کرلاک قلمتراش بخوان
کاج و کاژ و کلاژه همچو کلاز	اولست و کرشمه غمزه و ناز
کن مکن امر و نهی و کم اندک	کت و مت شد بعینه بیشک
کز دمه داحش و کتاک زحیر	شد کلن باغشه کشاک فقیر
کوز و کوژا حدث و کچل اقرع	کوسه بی ریش مرد و کل اقرع
کوین و کو بیاره تیک و کیان	هم کرستون بمعنی قپان
کرکرانک چو کرکر و کرجن	هست غضروف ای برادر من
کوس نقاره و صف و کرکام	طاقت و مقصد و کراز خرام
کفچلیز چو کفچلیز سای یار	هست و عموص بیشک و انکار
کنا و کاوست جستجو کر و بیز	نطق و ادراک و کارزار ستیز
کدخدا ای است صاحب خانه	کند و کندا ورست فرزانه
کاغ کاغ ست بانگ زاغ ای یار	کوکو آواز فاخته پندار
کتل اسب جنیبت و کفتار	ضبع و کنج و مبرزه شمار
کاغله کاکیان و کابیشه	همچو کاغاله است و کافیشه
نیستر کاچیره بیشک و انکار	تازی جمله عصفر ست ای یار

نظم در بحر خفیف مشتمل بر شش بیت و بیست و سه لغت

کاج و کاسیچ کشت خفنذ	کاس طبل بزرگ و خوک نهست
کلکله عکه شمار و کالنجه	فاخته کو کله چه شانه سرست
کنج بوزه شمار و کام خنک	کاچک هم کلال تا ربست
کاغ آتش کده و خ گرمابه	کوره آتش کلال کوزه گرست
کول تالاب کوه و کوپ جبل	کفش هم کلاک دشت و برست

کوچک تبه ... | کاره سکین گرا زیست
مثنوی در بحر تقارب مثمن مشتمل بر بیست و شش بیت و لغت مع یک تحفه

گره بچه اشتر و اسپ و خر | کلیپ و سکلیپ بود زنه ای پسر
کلیواژ چون کور کو شد ز غن | کرا گر بود زاغ ای جان من
کیا پهلوان و خدا و نه شاه | کیا بخورد انامست بی اشتباه
کباره و کواره کباره سبد | کباک و کیال ست حبل مسد
کویش و کویشه بود ظرف دوغ | کماس اندک کاست باشد دروغ
کواشه کواشش و کواسه کواس | بود طرز و قانون گرداد اساس
بجین و بجیم و کژین و کژیم | تو برگستوان را بدان ای فهیم
کتار تنگ شد حاکم و مرزبان | کیا زند شد پادشاه کلان
کرارست سا کیف کواده و صید | کلیدان کلیدانه قفل ای رشید
کشتو هیچ کشتوک یا خسه کلاز | چو کاوا بود عنکبوت ای پاکباز
کبوست تنگ و کته ور کجور | زرستاد و کیخ دوخ ای با شعور
کنشت و کنیش و کنش چون کنشت | بود معبد قوم آتش پرست
کمایوک و کایوک و دیگر کما | چو کاباک رفیده شد ای رهنما
کویرا رهی بی آب و هم شوره زار | سپرالست و کلیان سباطه شمار
کدنگ و کلوتک چو کودنگ تیز | کدین آلة جامه کوب ای عزیز
کمندست و کندیل نازبی خناق | کتیب است بی شبهه طوق و وثاق
کور هیچ کوراب و دیگر کتیر | سپرالست و کوزنست بود اسبیر
کواژ و کواژه بود سرزنش | کفاسه و ریخ ای خوش منش
گراه و گران و کناره شفا | گروه فلک خرد است ای با وفا
کروزانده و غش و کتاخ عوم | کهب تنگ شد کار تارست زرم
کیا یاد چیرست و کهبان جهان | کنش فعل و کیفر مکافات دان

کباده چه رسوا و کودن سبحلی | گیتی‌ست قیس و کودک صبی
کلا جو پیاله کلیزه سبو | کوانزه بدان تنگ بی گفتگو
کیین خرد و کشور زبا شد بزرگ | کلان مهتر است و بلند و سترگ
کدیوربان باغبان ای پسر | دگر صاحب خانه و برزگر
کلاته ده مزرع و هم حصار | کرا است چون کرز و کرزه دبار

مثنوی در بحر رمل مسدس مشتمل بر بیست و چهار بیت و یکصد و سه لغت مع پنج تحفه

کردگار اسم خدای عز و جل | گر زمان عرش و فلک کیوان زحل
کاردار و کاردان باشد وزیر | کارگر صناع و کوز آمد ضریر
کیک برغوث و کنه باسد قراد | گستل و کشتک جعل ای بامراد
کرکس آمد نسر و کاورک آشیان | کرکاو گرگک صعوه بدان
کژدم آمد عقرب و کرم است دود | کربسه حلیاسه باشد بی جحود
کنج و کنجر را بدان فیل کلان | کرگدن چون گرل گینڈا بیگان
کومه و کوخ و گرنیزه چون گریز | کاژه و کاسه تواره ایعزیز
کشکو و کشکاو کشکاب آش جو | کشک پینو کسته قند ای است و
کشنک و هم کرسنه باشد مشنج | پس گشاخل درج آمد گریج
کوردی و کوردین باشد کلیم | کرته پیرایان و کورس چرک و ریم
کلبتان کشتجان کشتجان قلتبان | پس کاسه قحبه و غنجه بدان
کلیچه حب القطن دان و کوکنار | غوزه خشخاش و کلونده شد خیار
گشتکو صعتر سیستو کبست | حنظل و کرنه قریص ای حق پرست
کوج صنع و کرف همچون کرف | کوک و کاهو خس کلابه بنگ ای پسر
کنج و کیمغ و کنغ باشد چرک چشم | کاسمو لب است و کلغ زم پیهم
کهبد آمد جهبه و کند آن حکیم | هم تجوسه شجاع است ای ندیم
کهیل است و کهبد چون کسله | مردم نادان و کو پاره گلیم

کو به حمله هست و قرو بس وشنام — کو بکیه قفل و حباب و کاسه جام

کند و وگند و ک وگند و له کنوز — چون کنو کند وتیج هست ای پر شعور

کاو حرص و کاله و کالا متاع — کرشه وکنبوره مکر ست ای مطاع

کفچه چمچه کر کفیر سلے هوشیار — معرفه کفلیز زان یاد دار

کالم آمد عیب و کابین صداق — پس بدان کنگال خطبه بی نفاق

کند را آمد شهر و کلده ارض سخت — کشتے آمد بیشه کز بیخ درخت

کاج و کاج و کاش لیت فی کی منتے — پس کجا این وکسی من ای فتے

مثنوی در بحر هزج مسدس مشتمل بر سیزده بیت پنجاه و چار لغت مع نسخه

کنانه ضد نو کاواک بے مغز — کراشه طرز و لنجک طرفه ولغز

کمیته سفله کنکاس بخیل ست — کمرکش پهلوان کشته قتیل ست

کیا جو رست دانا کمله نادان — کتوره خادع و کاتوره حیران

کسندر نا کس وکس مردم اهل — کواسیمه کو اشیمه بود سهل

کنام آرامگاه و آشیانه — کباره چون کواره هست لانه

کریج و کاز و کابک شد تواره — کنبشته — کلیسا دیر و کاره لشتواره

کسیدا قرتته و کفشیر تنکار — کتیران ست قطران کو دنیا

کده بیت ده و کا چال و کا چار — متاع خانه و کریاس دربار

کتک همسنگ کنیز آمد پرستار — کتنبر چون کتنبل هست پر خوار

کتک باشد نقد کشتار بسجل — کژ آبه — کجا به چون کجاوه هست محمل

کرزه کمیچه پشت تهاست — کلیدان — کلمندر مقطره کلیاشتخارست

کیاکن ناموافق هست کفتور — ثبات و کامه مقصد هست بے زور

کژاغند و کژ غند کش قزاکند — کلوته طاقیه ست وکرزنه پیوند

مثنوی در بحر سریع المطوی مشتمل بر نه بیت و سی و دو لغت مع یک نسخه

کلوته تنبک هم موج آب — نیسزه مدقه بود سلے کامیاب

کوچ بود احول و چغد و رحیل — گر گز و گرگوز بتازی دلیل
کاچه زنخدان بود و کب دهان — کبک بود دوست و کمر شد میان
کابینه چشم و کفل آمد سرین — کش بغل و سینه شد و کیش دین
کبک بود قبج و کتوش قطا — کرک و جاجه بود ولی با عطا
کفتر و کابوح و کبوتر حمام — کبتر — کوف و کلایک ست چه بوم ای همام
کنده بود خندق و کاخ ست قصر — کنگره شرفه بود ای شاه عصر
کنجلک و کنجل و کنج ست چین — کوت چه کونه و کونه سرین
کاخ و کاخدیر قان و مطر — نیز بود زردی کشت ای پسر

مثنوی در بحر مجتث مثمن مشتمل بر هفت بیت فارسی و یک لغت

کروغ مهره گردن کدفت تارک سر — کلیک و کالج و کالیج شد خنصر
کاوک بی ادب و بیحیا کاوک اعرو — کلنج همچو کلیج ست عجب و کینه حسد
کلند همچو کلنگ ست مخفر و کوپال — عمو و هست کجک آنکس ای خجسته خصال
گزار و حوصله و کلند و کلیب منقار — کده ملازه کلک خنصر ست ای دلدار
کلیتم شوره زمین کو دارض دامن کوه — گرو و چاه عمیق و گشن بود انبوه
کناغ جانب و تار ست کرم ابریشم — کماله قرو و کبید ست کبد اسرشم
کوبزراویه کدواده شد اساس ای یار — کزنک ساحت و مضمار و تخته شعله نار

باب کاف فارسی نظم در بحر خفیف مشتمل بر چار بیت و بیست لغت مع یک نسخه

گوز قبر ست و دشت و گرد غبار — گلستان باغ و گرد باد اعصار
گاوریش ست و گاودی نادان — پس گلنده بود زن بدکار
گل بود ورد گند ناگر اب — گلنار ست بی گمان جلنار
گاو و ثور و گوال هست جوال — همچو گوبان گواه بان بشمار
گاز مقطع گراز نیشتر ست — گرز و گوپال شد عمود ای یار
گرگ ذئب ست و گوسپند غنم — گله باشد رمه بلا انکار

گوو و گویه مغاک گاهه باره ... غار و گر و ور زمین نا هموار
گدر و گدرک سلاح جنگ و گرنگ ... معرکه گپ سخن گریز فرار
گشن نرگاو میش و هم گامیش ... هست جاموش ای ستوده شعار
گروش آمد تظلم و گردس ... ظالم و گنجه مه مبریده حمار
گروشنده هوام الارض بود ... همچو زنبور و موش و کژدم مار
گاد آهن به معنی سنه ... گورگ آمد به معنی عصار
گاله و ور و جوال و باغنده ... گاودم بوق گو نیا مطمار
گرس چون گشن هست جوع و گراس ... لقمه گرده رغیف هست و غبار
گند خایه ست گندمه تو لول ... گوت و گونسته را سرین پندار
گاف همچون گزاف گتر ملاف ... گرم باشد غم و گریغ فرار
گنج و گنجینه و گزینه رکاز ... پس گره بر به معنی طرار
گارزک صعوه باشد و گنجشک ... هست عصفور و گرده نوعی مار
گزنه همچون گزند است و گزیت ... جزیه گنجور شد خزانه دار
گول نادان جفند و مکر و غدیر ... گریز آمد فریب و مکار
گازه با توج و قبه ورد و رک ... گاژ جای و مقام را انگار
گنگلاج الکن است و گنک ابکم ... پس گرانگوش را اصم شمار
گربستو و بید مشک و گیاغ ... علف و گوش موش اذن الفار
گیسو و گیس موی فرق زنان ... گونه حلبس است و لون هم رخسار

نظم در بحر تقارب مثمن مشتمل بر سیزده بیت و چهل و پنج لغت

[illegible]

گهنبار گیهار شش روز دان ... که در وی شده خلق عالم عیان
گرزمان فلک گرزمانست عرش ... گهان است و گیهان گیتی جهان
گزین به گزیده گرسا عزیز ... گو و گرد و گرد و شد پهلوان
گنیز ست لعل و گه آمد براز ... گلیز ست آب و لعاب دهان

گول و بلوگ و گرگینه شد پوستین — گلاوه بود طاقت بی‌گمان
گلاله بود زلف و هم پیرهن — گرس آمده موی بافته زبان
گهر اصل و در گوشماهی صدف — گرازه بار آمد و گت کلان
گریوه بود پشته و گوه پست — گراسنگ باشد مغاک ایجوان
گراز و گرازه بود خوک نر — گرزن و گوز جهانکه شد زبان
گزند و بشیجه شد و گز دراغ — گرسته دسته و گرستون گیان
گلیچه فواق ست و گیر اسعال — گلوسان و گوشک بود ولوزتان
گزرزوک و گوز و هم گردگان — بود [illegible] و کشنیز شد جلجلان
گران دسته گندم و جو گریخ — [illegible] ست و گا ورس جاورس جو

مثنوی در بحر رمل مسدس مشتمل چهارده بیت و چهل و نه لغت مع یک تصحیح

گرنه باشد انجره گوم اذخر ست — گال [illegible] و جال و گرگر جبر ست
گزم و گز طرفا بود گازی گذر — گرگدن شد بید مشک ای نامور
گش خرام و ناز و خوب و گست زشت — گش [illegible] و گش بلغم و گشتا بهشت
گرزن و گرزین بدان تاج کیان — تا زیش حنقل شد ای روشن بیان
گرگرا ورنگ ست و هم اسم خدا — نیز [illegible] باشد و گریان فدا
گوچ صمغ و گزف گزف و گشف قیر — گندش — گندک و گوگرد کبریت ای خبیر
گنده سفت ست و گریبان ست جیب — گوک و گوکه تکمه شد بشنیک وریب
گرد نا سیخ آمد و هم باد برد — گرد [illegible] و گوهر اصل و در
گاه وقت و تخت سلطان بی‌خلاف — گیج آمد [illegible] حل [illegible] آن بی‌خلاف
گرمه صد سیزده و گرم ست حار — گوشوار [illegible] و گوهر [illegible] سوار
گوزه و گوگار و گوکال ست نیز — [illegible] و [illegible] حنظل ای پر تمیز
گوشتخر در هند و سلی کامگار — گسنالی گلن کرم چوب خوار
گاودل نامرد و گستاخ ست چیر — [illegible] گرزان [illegible] ضد [illegible]

گلخن آتشخانہ گرو رسالے کیا — ہست واجب ضد ممکن بے ریا

مثنوی در بحر ہزج مسدس مشتمل بر ہفت بیت و بست و چار لغت

گرفتہ طعنہ و گنگل ظرافت — گلہ شکوی گزند آسیب و آفت

گزیرہ و ہم گزیرہ ہست چارہ — گرنج و ہم گریچہ شد توارہ

گوازو گاو شنگ آمد غیازہ — بود گلگونہ و گنجارہ غازہ

گران ضد سبک ہم ضد ارزان — گرانش آمد خراش و ہم پریشان

گرہے پیمانہ و گربال غربال — گزنیہ تپک سگر ہست فال

کلیگر ہیچو گلکار ست معمار — گدا درویش و گازر ہست قصار

گرانجان پیر فانی و گرانسر — سپہ سالار و گنداور دلاور

مثنوی در بحر مجتث مثمن مشتمل بر چہار بیت و ہیزدہ لغت مع یک نسخہ

گرسطانح و گردناک ہیچو گردنکل — سفینہ باشد و دلوش و گشتہ شد حول

گرا و جامہ کہنہ گزینہ شد کرپاس — گلیم کملے و گوریت تو پاتیابہ شناس

گزینہ خاصیت و منتخب گسیل ارسال — گواہ بینہ ہست و گشاد نامہ مثال

گریس مکر و فریب و گراہ رغبت میل — گراسے — گروغ کذب و گروہ و گروزہ باشد خیل

قطعہ نظم در بحر خفیف مشتمل بر سہ بیت و ہشت لغت

اسمہای کنوز پرویزے — این چنین باید ت بیاد آورد

گنج افراسیاب و گنج عروس — گنج بار ست و گنج شادآورد

گنج دیبہ ست و گنج سوختہ نیز — گنج خضر ست و گنج بادآورد

باب اللام نظم در بحر خفیف مشتمل بر چاردہ بیت و چہل و پنج لغت مع یک نسخہ

لاو دیوار و چینہ و دیوار — لخج برہنہ شمار و لج رخسار

لترہ و لفترہ فسر و مایہ — لا لا تابان و عبید و خدمتگار

لہنہ و لہبلہ بود نادان — لول بے شرم و لخلخ ست نزار

لوغ دوشندہ دان و نوشندہ — لانہ آواز و آشیان و مار

لیو شمس ست و لوخن ست قمر — نخچه و نخشه شعله هست شرار

لوت عریان لگام پی شرم ست — لنج لنخبه حرام نازشمار

لغ زمین سبز گیاه و سر بپوے — لب شفت سیلی ست و طرف کنار

لنگ اعرج شمار و لوج احول — لال گنگ ست و سرخ و لعل آبدار

لوره و لورکنده و لو شاره — ارض سیلاب کنده را انگار

لیک کیش و لوید پاشیده — لوله ابنوبه لاوک ست تغار

لاس قرنا شد و سگ ماده — لونه گلگونه هست و لنج شخار

لت عمود ست و لوهیتین محلاج — لورک و لور مندف ای هشیار

لر و مضمار و لاخ جاے ولهر — تحیه خانه هست و خانه خمار

لفجن آمد شفاه بے ولتر — کاهل و فربه و جسیم سلے یار

مثنوی در بحر رمل مسدس مشتمل بر چار ده بیت چهل و چار لغت مع یک نسخه

لاک ... ست و لاکنا تاج خروس — تیز لغش و لینه فربه بے قسوس

لاغ هزل و لاج بازی و فریب — لاگزاف و تولغو به هست عیب

سخت گرز و خود و جنز و خرمگس — لاده باشد ماده سگ ای ...

لفج و لفچه گوشت بے استخوان — لاشه غث و پیرمرده ای جوان

لابه و لاده تملق سبے عدول — لاج رشوت لاف گفتار فضول

لاخه پاره و لاتی ای ست خلاب — لس چیز نرم و ... ای کامیاب

لوش بیهوش خلاب و کبچه بان — نیز محنه ومست لاتو نرد باج

لوشن و سچم و سجن باشد خلاب — هم گل تیره میان تاه آب

لوح و لخ و دوخ ست ولیلو آبگیر — لیاب و لیگاب میش و مرغ سیاه و نیم

لرلر اسم ایزد پاک و لت تیر — عاقل و پرهیزگار ست و کبیر

لوزه و لوشانه هر چیز عام — لوشانه — چرب و شیرین از طعام وازکلام

لوس شد لسانی و نوری حذام — لغز افزع لاج عریان لاکلام

لرمراد و برلرجوے وتزار		لاش تاراج و کم و بی اعتبار
لیلج و لیلیج و لیلنگ سلے کیا		شد عصاره نیل بشیک وریا

مثنوی در بحر هزج مسدس مشتمل بر شش بیت و نوزده ۱۹ لغت

لچن تحبه زلنست و لیوه خستار		لیتیار و لتفبان ست پر خوار
لیان رخسار وتابان و فروغ ست		لے اذن و اجازت بید روغ ست
لهاشم چیز نازیباست و لکلاک		کلام هرزه و بیهوده بشیک
لچ و لت هم لکد شد در کله لیستک		بد اصل مفلس و امرد بلاشک
لگن تشت آمد و لوده کواره		لزوم آمد کباده لشاک پاره
لیان رخشنده و لنه مدیر		لک و نیک نے نیشکر لنبر نثاور

باب المیم مثنوی در بحر رمل مسدس مشتمل بر پانزده بیت و شصت لغت مع چار نسخه

مستوار زنده و میتین کلست		ماهیه پر مهره تیک ای ارجمند
منگل و مشتک دزد و رهزن ست	مسکل	مه کلان و موغ و مغ آتش پرست
موش و مرزن هیچ هرزه فاره خوان		موشک پران گلهرے بیگان
موشگیر و موشخوار آمد زغن		مارخوار آمد گوزن ای جان من
موسه زنبور و مگس باشد ذباب		منگ و مژ و مرحز و مگش کامیاب
موژه و اندوه تلش خوی و سرشت	مرزغن	مرزغان دوزخ شد و مینو بهشت
مشت و مشت و منگک و مشک زمین		سعد و باز و عفص باشد مازحین
میزکسے طعام و ضیف شامش		مان نظیر و خانه و بگذار و باش
ماشو و ماشیوه زازل بیگان	ماشوب	ماشه و ماشر زباشد گلستان
ملک جلبان و مچک باشد عدس		ماش هندی فلیت سے نکته رس
ماره چو به هست هلیون مل شرات		مار مهره فادزهر و بی گلاب
مار و ماره و فرست و هم حساب		هم محاسب مرشمار ای کامیاب
موره آش و مندل آمد عود خام		مهک سوش و مرزبوزه لا کلام

نبل آمد کابل وبد اعتقاد		مانه رحنت خانه و منده کساد
موزشد کیله موینژ آمد زبیب	ممیز	مینحوش آمد ترش وشیرین ای عبیب

مثنوی در بحر خفیف مشتمل بر نوزده بیت و یکصد و چار لغت مع یک نسخه

مالوالی و مانژنگ ای یار		سام ابر هی شمارست انگار
ماژدر اژدها و مانورنگ		سو سمارست و مور نمله وزنگ
موک نیش و مخ آتش و زنبور		مرگو و مرتگو بود عصفور
موو باشد عقاب و مانورک		نیز مالوک قسمره بیشک
مرزبان حاکم و زمیندارست	مرزوان	مزد اجرت مجرک بیگارست
مانک و ماج مهر و ماه قمر		مهر شمس ست و رحم و میوه ثمر
مرت زنده بود مده بیمار		مندپورست صاحب ادبار
مادر و مادو مار و ماردو نام		والده باشد و مهار زمام
مویه و موشش گریه و ناله		ماله و مرزه ست و گلناله
منگ قانون خدعت و فازه		دزد و لاف و قمار و خمیازه
ماخ زیف و منافق ست و بخیل		میره طامح مهست مهست ثقیل
مرز چون مرح مهست ارض و دیار		مایه اصل و بضاعت مقدار
همچو ماریره مهست ماد ندر		نیز مانیدرست جنت بیدر
موریانه چو مورچانه زنگ		ماس و آماس و مولش ست درنگ
همچو مهمانه است و میمونه		نیز میمون شمار رحمد و نه
ماهیچه بادرسیه است ای یار		پس مدنگ و مترس ما فه شتجار
مج و ماج ست راوی و ماری		کشته و ماچ بوسه بیدار
مشک و مشکول همچو مشکوله		قربه یا شوره کبه و لوله

نظم در بحر هزج مسدس مشتمل بر هفت بیت و بیست و پنج لغت مع یک نسخه

منه بر آمد شد و میزرچه دستار		ماوک و ماکو آمد سیند و تار

مرخشه نامبارک دان و مروا — دعاے خیر و فال نیک آیار
مهانون و مهائل هست تریاک — هم افیون ماه پروین ست چیدوار
مکل همچون منگل باشد ز لوچه — مرنگو و مرنگو ننقد انگار
مزنک آمد یعنے حیث و موبد — رئیس دیر و موشخ مهست زنار
منه جاینه ملازه موزه مازه — مچاچنگ — چوبان صلیب و مالول ست پرخوار
مچاچنگ ست و مساچنگ بیشک — صبوره مرزگون را نزه پندار

باب النون نظم در بحر تقارب مثمن مشتمل بر بیست و هشتاد و چار لغت مع دو نسخه

نریم و نریمان و نیرم مدان — چدار ستم و نیو و نو پهلوان
نورد و نبرد ست و ناورد جنگ — نموک و نشانه هدف بیگمان
نژاد ست اصل و نژاده اصیل — نبرده دلیر ست و نیرو توان
نک و هم نکاب ست زاج سپید — نجب قرفه نیوان بود زعفران
نمیرا بود شرح و نوله کلام — نشان آیه نردک بود چیستان
نهاد ست بنیاد و نو در جدید — نراک ست و نوتاش صحرا و دان
نهال و نهاله فسیل و نژه — نستاخ آمد و نحکله گردکان
نخند و نژند ست اندوهگین — نزار ست لاغر نسا مرده دان
نرمی و نره و نره کیر ست و ناخ — نغن شیره و نخ درون دهان
نهانخانه سردابه و مخزن ست — نسار و نسر سایه و سایبان
نموسک چه طیهوج و نخچیر صید — نموشک — نشیم و نشیمن بود آشیان
نهیب و نهیوست ترس و هراس — خوش و خرم و نوربان ارمغان
نغول آغل و نغم آهوت بود — نواخانه زندان و نیوه فغان
نخست و نخزاول و ناشکی — عدم ست و نهار شد بیکران
نهازست تیس و نسیله رمه — نهنگ ست تمساح ای نکته دان
نشید ست خوانندگی و سرود — نوا ساز و آواز و زور و زیدان

نشل همچو شپیل شست و نکاف	نکافت	بود بهله نشنگ تلسے گمان
نور دوست منوال و چین و شکنج		نشان رایت و نوک باشد سنان
نبیره نواسه نبیه نبس		نبیرست سبط نیا جد بخوان
نغام و نفام و نفایه ست نشت		نهفت و نهنبیده ضد عیان

نظم در بحر خفیف مشتمل بر پانزده بیت و پنجاه و هفت لغت

تایچ و تال و نای و نے مزمار	تایلوس ست ساز موسیقار
نیلک و نخجل ست و هم نخچیل	همچو نشکنج قرصه و انگار
ناجز انجام عشیر متنا ہے	نیوسا دست نے زوال ای یار
ناجو و نوج و نشک و نوز چو نوژ	ناژ کاج ست و نار خو گلنار
نیوسوم آرزو نیو تور غرور	نیوشه استراق سمع شمار
نیفیا ہیچو نغنوا دو لغن	نغنخوالان جوانے ای دلدار
نشت سست و خراب و پژمرده	نشت نیک و خوش اے نکو کردار
تک بود کام و نا ہی ہست گلو	نس بود پوزه و نول و نک منقار
ناشک و نیشک و نلسک و نلشک	قرضدار و نخ ست جرگه و تار
تیشو و نیشه آلو طبرے	نلک زعرور هست و نار انار
ناروان و ارج ناروان همچون	ناروند ست خار سے گلنار
ناروین ست سنبل رومے	نوش تریاک و شهد و شربت گوار
نارس و نارسیده میوه خام	نغرک آئینه نوارس ست خیار
نیچ شد کا غذو نشو و نشو	هم نشو دست ساده و هموار
ناودان ست موری و لنبه	چینه تلاس بود سنتر دیوار

نظم در بحر خفیف مشتمل بر هشت بیت و سی لغت مع یک نسخه

نامه سیل و کتابت و فرمان	بیچے	هم کتاب آمد و سیبے قرآن
نوتیاز ست عیدے نوزند		ترجمه باشد و نواوز تبیان

تا سرایش زبان حال بود		بازنا با سے رامحال بخوان
توگفاره تو هرزه گوے شمار		تاتراشیده بی ادب میدان
تاثره لوثه و تنج جوال		تاژه باشد زمانه قیّان
تاوزآمد مقابل واجب		توشوآمد ضد قدیم ایجان
تاسره چون تهره تاویزه		دغل و تاخرسلے کشتیبان
پس تغیر و تیور کرنا یست		توفه و توف هست شور و فغان

مثنوی در بحر هزج مسدس مشتمل بر هفت بیت و بیست ونه لغت سه حرفی

تبایش آفرین تبوند خصم ست		نوآیین بیت بایشک و وهم ست
تبارش جفت و تاغول ست زینه		تخیر آمد کمین و هم کینه
تهوده زیور و هر صفت تبسوان		توروه کرته و گنوژه گریبان
تهامی و تهامین ست حدّاد		تنوودی حارث و تسر و چه صیاد
تنوا ز لعت توبان و توادہ	نوئین	نواشیط ست توبان شاهزاده
تباج ست تباغ اتباغ ای یار		تونده ست اسپ تیز رفتار
تهنبان تونبلس هست بیر پوش	تکرده	تکرده کوزه و تاغوش باغوش

مثنوی در بحر رمل مسدس مشتمل بر یازده بیت و چهل لغت

تیورآمد کاسنات و تیوراد		انتظام ست و لمشتنز اعتماد
تردبان زینه تره سقف ست و لیس		توره چوب سقف پوش ای نکته رس
تمش شد مکر و فریب تنگ و عار		تغز چیز تنگین عیبدار
تیسو و تیشو و لنتر نیشتر		مقصد و نشکرده را پی ای پسر
نشترون و نستر ست ولسترن		هیچو نسرین سوفی ایجان من
تاهد و تا هید و ناهیده شمار		هیچو ناهی زهره و نوشین گوار
تارخوک افیون تریاک و سنجار	تارکورک	غازه و نفت ست نقطای کامگار
توجیه سیلاب تورنجه غدیر		تاله فریاد آمد و روده صغیر

گل امرد نوذ دره ابن عستریز		نرمسار آمد جلیم اسے یرتمیز
نیوشش وسطے آید نیمور کبیر		نرزوکرشتوه جنگلے و دلیر
تیدلان کا بوس ست و ننگسار		مسنخ و نرستے و اصل حق یادوار

مثنوی در بحر خفیف مشتمل بر چهار بیت و پانزده لغت

نوچه امرد تفاک نادان ست		تادوشتے نوان خرامان ست
ناب خالص نویم محض و نیاز		حاجت ست و نشیب صند فراز
نوس قوس قزح شد و نیوآر		جو و نرم ست و نرم میخ ای یار
ناوه هیرنا له هست و نر موره		جهوالنو باده هست با کوره

باب الواو مثنوی در بحر تقارب مثمن مشتمل بر ده بیت و سی و پنج لغت مع دو تحفه

ورشتان و وخشور پیغمبر ست		ورشتان بود امت ای حق پرست
ورزم و وارغ آتش و واز باز		وراغ ست شعله و له قهر و ناز
و چیرهست فتوی بلا اشتباه	ونیخر	و چرگز بود مفتے ای مرد راه
ور باسک بود فاژه بی کم و کاست		ورورغ ست آروغ ایمر دراست
ورنجن بود چون ورنجین سوار		وسشینه بود جوشن ای کامگار
و تانه بود گرده و کوز و نه		دگروا بدن را بدان گرده
و خونگ ست معلاق و ورسن رسن		وسه قدرت و وات حرف سخن
و لانه چو والانه زخم و دلین		بو وداد و وات ست وت پرچین
ولاده بود غلکیه و دک و وید		زرمخنت و قلیل ست اخی با امید
ورشتا و روزینه و زناجوان	ورشتا	وس آمد کبس و ویله شور و فغان

مثنوی در بحر رمل مسدس مشتمل بر سه بیت و یازده لغت

وندجیر و وزیر آمد هژیر		وادرنگ آمد ترنج اسے باخرد
ورح قدر و حفظ و درسبق		وند ظرف و ودن نظیر آید دق
و غدباد سنجان شمار و وادیان		بهیو والان سولفت یعنی با دیان

نظم در بحر خفیف مشتمل بر یازده بیت و سی و دو لغت

وشن آمد نجاست ای هشیار	وجنک آمد بمعنی منقار
ونج گنجشک باشد و ورکاک	شیر گنجشک هست و وافد هراز
وال بال و وراز خوک نرست	وشکل آمد بمعنی قجقار
وغوغ آواز غوک بی شبهه	وکوک آواز کلب بی انکار
ورزکن کوزهٔ پر آب بود	پس وعیش ست آنبه و لبسیار
وچژ و وپژه خلاصه و خاصه	واژیان خاصگان و ورس مهار
ورت عریان و ورنج حریص	وارباج ست و وشم میغ و بخار
ونگ خالی و واکشادهٔ و دور	ورزی و ورزگار شدا کار
وشم و ورنج چون وتک سلوی	واشه باشه شدا ی ستوده شعار
وندسار ست مرکز و والاد	سقف خانه ست چینه دیوار
ورهین نان گندم و جوداس	خوشهٔ گندم ست ای نکوکردار

نظم در بحر رمل مسدس مشتمل بر هفت بیت و هفت لغت

وام قرض و زنگ و وامی قرضدار	وار مانند و خداوند ست و بار
وروه برج ورغ و وارغ بندآب	ویشه بیشه وا ی چاه زینه دار
وارن آرنج و وژه باسد بدست	پس وژدن آمد شتالنگ ای نگار
وش تطیر و شمله و جبید بود	والغونه غازه واشامه خمار
وسنی انباغ و ویو باشد عروس	ورد شاگرد و مرید ای نامدار
وایج و وایج و واتیج پست	ویرهٔ و ورکار یقطین بادیه دار
وایه و والیست و وایا مقصد ست	واده بیناد و وغست آشکار

قطعه در بحر مضارع مثمن مشتمل بر دو بیت و نه لغت مع یک نسخه

وروازه بالا خانه و ورنج سقف ست		وروک شد قوارهٔ و ورزادگا گشت
وارنج مرو کاهل و سکرده چابک ست	وشکرده	ورسیم قسم و جزو شد و ورنج ستاره شت

باب الهاء نظم در بحر خفیف مشتمل بر چارده بیت و پنجاه لغت مع دو نسخه

هنگ تمکین و وافر و مقدار		طاقت و قصد و صدمه و تیمار
هیسنه عقل و قبیله و لشکر		دم آب و زکام و عاقل و غار
هاکره هیچو هاکله ا لکین		هاره دیوانه و خموش و مهار
هند و هنجار راه و قانون صفت		جرعه هر صفت نیست ست و سنگار
هیخ چون هوخت باشد و هوست		نام بیت المقدس ای دیندار
هاینه هست همچو هابینه		چون هر آینه بیشک و ناچار
هرک نادان هنر و دلیر و زیرک		زشت و هنجام کاهل و بیکار
هوینه دوش و کتف هباک و هیاک	هوینه	فرق سر هوبرست و وش و کنار
هیچکه و هکیره و هنگک چو هلک		نیز هنگه فواق و هل بگذار
هامه و نکوی ست سرگشته		هاژه و هاژه شد حقیر ای یار
هیرک اشتر کره هیون اشتر		هیکل اسپ کیست بی انکار
هوبره تعذری همای بلج	هماره	هوژه صعوه شد و همار شمار
هاس هم ایضاً و هنیز و هنوز		تاکنون بوده فایده انکار
هرزه و هرز بیهده هر توز		صدق و هرمان بمعنی ایثار

مثنوی در بحر متقارب مثمن مشتمل بر یازده بیت و چهل و سه لغت

هشو و هش و هوش عقل و شعور		همایون مبارک بود بی قصور
هبک شد کف دست هزوان زبان		هل آغوش و هرگز بود جاودان
هلالوش غوغا هویدا عیان		هژیر ست بانگ مهیب ای جوان
هنزینه خزانه هراس ست بیم		هوس آرزو و هوز زرداب و ریم
هرپوه بود حیله و تحفه نیز		هلاشم بد و زشت سالے پرنمیز
هزار لف و بلبل هماس و همال		چو همباز و انباز و همتا مثال
هرات و هریو و هری نام شهر		هلاهل چه هلهل بدان نام زهر

هواجو و بلناک و هلناک برف	یا دو	هسیر و سیرنج شد ای پاک طرف
همار اچو همواره باشد مدام		ها ورچو ها وران ملک شام
هراندیشه شد کیفیت بی گمان		ها دسے بود کلی ای نکته دان
هشیوار و هشوار عاقل بهر سه		ستوده ست ها مال و همیر تطهیر

مثنوی در بحر رمل مسدس مشتمل بر هفت بیت و بست و هفت لغت

هیر آتش هر چه به پهلم بیسر بد		خا خوم آتشکده شد ای ارتیات
هستره نوعی جوال است و هیک		غله افشان باشد و همیان جراب
هرمس و هر مست و هر مر هور مزد		مشتری هور و هور خش آفتاب
هوور آمد زشت و هر ماس اهرمن		هاری آمد خاکروبے کامیاب
هاژه چون هاژ دو هاژه حقیر		هیچ تا چیز و قلیل ای خوشخطاب
هنگ و هنگامه مجمع هاسے و سلے		هش بمعنی رفتن و لا می غلاب
هاوش و هاوشت امت هرسا		یارسا هیستان و روغ ای باصواب

مثنوی در بحر هزج مسدس مشتمل بر پنج بیت و نوزده لغت مع یک نسخه

هلیو آمد شبده هال غربال	ها موں	هبد مالہ هراسه افچه بے قال
هلو چلین و هلو یا فوج و هنگفت		سطبر و گنده هامن وشت نیکفیت
هواری و هواسی بارگاه ست		هر سینه نزد یان بے اشتباه ست
همانا بیشک و گویا هنوند		حیا هیوند عفت ای خردمند
هراشن آمد قی و هنگار دو هنگار		بود تندی و تیزی هنگ آزار

باب الیاء مثنوی در بحر رمل مسدس مشتمل بر سیزده بیت و چهل و چار لغت مع یک نسخه

بال موسے گردن است و تیز		گردن و بازوی فرزند ای عزیز
یا حفظ لقمه نقش و نگار		یاره قدر و طاقت و طوق و سوار
بیدره عشق یاسمن یاسمون		یاس و یاسم سیوتی ای رهنمون
بوک ستیغ سنت قنیده تیغ کوه		بوسه اره پوش باشد حبت و جو

یوحه قطره تحچه ترا اله تیح حمه　　یشک تاب و تشیم ست و یک احد
یانه هاون یار باشد دسته اش　　هم نصیر و یار آهنگ و ارش
ینگ و یاسه رسم و قانون یراغ　　اتفاق و مصلحت ای خوش دماغ
یاری ابناع و مددگاریست بس　　یزنه شوخی خواهرست ای نکته رس
یازدن بالیدن ست و یاختن　　برکشیدن باشد و انداختن
یارسگے باشد توانائی یگان　　نیز یو واحد شد و یل پهلوان
یارک و یوگان شیمه هست و نیز　　بچه دان و ینغ فم ست ای عزیز
یاب و یافه یاوه هرزه یادگار　　ارمغان و تذکره یفقتیخ مار
یافته قبص الوصولت و یسال　　تاج گل یلمه قبا یارا مجال

یفقتیخ

نظم در بحر هزج مسدس مشتمل بر شش بیت و یک لغت

یگونه یچو یلیبون ست هموار　　یکایک ناگهان یایسان سزاوار
یباب آمد خراب و یازه لرزه　　یراچین و شکنج و یاسے بیمار
یمینه معده و یخنی ذخیره　　یله متروک و یرغه هست رهوار
یزک باشد طلیعه یو یه آهنگ　　یراش آمد بمعنی تهنیت ای یار
یمک شهرنے ز اکلیل ملوک ست　　ینپاو و ینپلو هست بازار
یکیتا اوستاد ست معلم　　یودیزدان خدا یاور مددگار

خاتمة الکتاب در نام و تاریخ و تعریف نظم این نصاب و دعای دولت جناب والا القاب یمین الدوله وزیر الملک نواب محمد علیخان بهادر صولت جنگ دام اقباله

بعون خداوند لوح و قلم　　نگارندهٔ نقش نور و ظلم

فرازندهٔ سقف گردان سپهر ۔ فروزندهٔ مشعل ماه و مهر
مرتب شد این نامهٔ دلپذیر ۔ چو ارژنگ مانی عدیم النظیر
به آئین نغز و بطرز شگرف ۔ باسلوب خوب و بترتیب حرف
بدور خداوند فیروز بخت ۔ سزاوار تاج و سزاوار تخت
امیر امیران همت بلند ۔ رئیس رئیسان اقبال مند
خداوند جاه و خداوند قدر ۔ خداوند تیغ و خداوند صدر
قوی بازو و پردل و پر توان ۔ پلنگ افگن و صفدر و پهلوان
وجیه و سخی و حلیم و جری ۔ تهمتن صفت در تهور فری
شریف النسب سرور نامدار ۔ محمد علیخان والا تبار
چنین نامهٔ در لغات دری ۔ مصفی چو مرآت اسکندری
از آغاز عهد سلف تا کنون ۔ نشد زیر این طاق زنگار گون
نهادم مع سال سلطان دین ۔ خیابان گلشن دری نام این
مرتب چو این نامه را کرده ام ۔ لف و نشر جای نیاورده ام
نه تقدیم و تاخیر در هیچ جا ۔ بلفظ و به معنی نمودم روا
که خوانندگان را فزاید نه وهم ۔ بوجه نکوتر در آید به فهم
من این نامهٔ نامور گفته ام ۔ نه نامه دُر بی بها سُفته ام
خریدار این گوهر شاهوار ۔ نباشد جز آقای من زینهار
ندیدم جز او قدر دان سخن ۔ درخشان مه آسمان سخن
چو این نامهٔ نادر آید پسند ۔ بدرگاه آن سرور ارجمند
بآئین شایستهٔ داوران ۔ که باشند نامی ز نام آوران
همان لحظه سازد در گنج باز ۔ به انعام خویشم کند سرفراز
محمد دعاگوی آنسرورست ۔ که دارای اسلام و دین پرورست
از و شوکت دین حق تازه گشت ۔ شکوه شریعت بر آوازه گشت

خدای جهانش نگهدار باد		بهر حاجت و مقصدش یار باد
میان رئیسان گرامی کند		بجاه و باقبال نامی کند

بود تا زمین و زمان را قیام
نکونام گرداندش والسلام

تمام شد این نامهٔ نامی و نسخهٔ گرامی مسمی به **خیابان گلشن دری** از مصنفات خاکسار سراپا گنهگار امیدوار مغفرت پروردگار **محمد علی** متخلص بمجد عفا الله عنه و عن والدیه بتاریخ نوزدهم ماه رمضان المبارک در سنه یکهزار و دو صد و هشتاد و دو از هجرت النبوی صلی الله علیه و آله وسلم

خاتمة الطبع

الحمد لله والمنة که درین ایام خجسته فرجام کتاب مستطاب کامل النصاب رشک بهار چمن مسمی به **خیابان گلشن** محتوی لغات دری بطرز نادر و عمده بکتابت خوب و تقطیع خوش اسلوب بکاغذ مرغوب بنابر پیشکش فرمودن خدام عالیمقام جناب مستطاب معلی القاب نواب صاحب نامدار خورشید وقار فلک اقتدار مشتری خصال مریخ جلال انجم خدم ناهید علم عالیجاه کیوان بارگاه امیر کبیر رئیس فی التوقیر جناب والا القاب نواب یمین الدوله وزیر الملک نواب **محمد علی خان** بهادر صولت جنگ دام اقباله والی دار الاسلام محمدآباد عرف ټونک در مطبع فیض منبع **منشی نولکشور** صاحب واقع کانپور باهتمام متصرم باکمال **لاله بشیشر دیال** بماه فروری سنه ۱۸۶۸ عیسوی حلیهٔ انطباع پوشیده بصارت بخش چشم مشتاقان شد

قطعهٔ تاریخ طبع از منشی فدا علی صاحب عیش

خیابان گلشن عجائب نصاب		شد از طبع مطبوع ارباب علم
بگو عیش سال از سر جویبار	۱۲۸۴	بود در خیابان روان آب علم

۱۲۸۴ھ